

شماره ی ۴۲
۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹



مهدی اسلامیان - فرهاد وکیلی - علی حیدریان - شیرین علم هولی - فرزاد کمانگر

۶ نامه از
فرزاد کمانگر
آموزگار
اعدام
شدهء کرد

ایران سوگوار شهدای آزادی است پنجشنبه اعتصاب عمومی در کردستان سراسر ایران در کنار مردم کردستان

در دفاع از
لبخند تو
یادواره هایی
برای شیرین
علم هولی

INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

توزیع هزاران فراخوان در خصوص دعوت به

اعتصاب در کردستان

«گرچه» اکنون صفتی آبر است

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران
در باره ی اعدام ها

بیانیه ی معلمان کامیاران به مناسبت اعدام

جانگداز معلم شهید فرزاد کمانگر

در ایران پنج زندانی سیاسی اعدام شدند،

حزب سبز های فرانسه محکوم میکند!

بیانیه ی مادران عزادار در محکومیت اعدام

های اخیر

بترسید از روزی که فرزندان ما شما را

محاکمه کنند!

تجمع معترضان ایرانی در واشنگتن

گزارشی از آکسیون اعتراضی در اسلو

گزارش تصویری از واشنگتن

برای او که یک ملت بود؛

یادنامه ای برای فرزاد و علی و فرهاد / مجید توکلی

ماهی کوچکی بر بالای دار؛

مقاله واشنگتن تایمز درباره اعدام فرزاد کمانگر

تلاش برای بازداشت تمام اعضای خانواده ی کمانگر

فشار بر خانواده های اعدام شدگان

واکنش مهدی کروی به اعدام های سیاسی اخیر

گزارش تصویری: تجمع اعتراضی فعالین سیاسی و مدنی کرد در

ارییل عرق

سازمان عفو بین الملل با چاپ و انتشار پوستر

خواستار آزادی مجید توکلی شد

دانشجویان دانشگاه کردستان در اعتراض به اعدام غیرانسانی ۵

زندانی سیاسی اعتصاب غذا کردند

ارسلان ابیدی به ۹ سال و شش ماه حبس تعزیری محکوم شد

احضار، بازجویی و تهدید دانشجویان معترض به احمدی نژاد

به خانواده پنج زندانی سیاسی اعدام شده به ویژه فرزاد عزیزم

تظاهرات در بلژیک: ما مرگ و اعدام را به جالش می کشیم



به اعدام
جوانان آزادی خواه ایران
معترضیم!

اخبار روز

با سپاس از همکاری سایت اخبار روز

<http://www.akhbar-rooz.com>

سروده ها:

هوشنگ ابتهاج، خسرو باقرپور،

سیمین بهبهانی، مهناز طالبی طاری،

۱. ماهان

شیرکو بی کس: برای فرزاد و یارانش

تهیه و تنظیم:

شهلا بهار دوست

پنجشنبه اعتصاب عمومی در کردستان سراسر ایران در کنار مردم کردستان

اخبار روز: به دنبال اعلام اعتصاب عمومی در کردستان در اعتراض به اعدام های سیاسی که قرار است روز پنجشنبه صورت گیرد، احزاب و گروه های سیاسی بیشتری همراه با دانشجویان کرد و سوسیالیست، از این اعتصاب عمومی اعلام پشتیبانی نموده اند. کومه له، حزب دموکرات کردستان، دانشجویان کرد دانشگاه های مختلف کشور، دانشجویان چپ و سوسیالیست سنج، جمعی از فعالین اجتماعی و کارگری شهر کامیاران و اتحادیه ی بین المللی در حمایت از کارگران ایران، با انتشار اطلاعیه هایی از اعتصاب عمومی روز پنجشنبه حمایت کرده اند. پیش از آن نیز اطلاعیه هایی از کمیته ی مرکزی کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، گروهی از فعالین سیاسی و اجتماعی کرد، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی و جمعیت جوانان کردستان ایران و کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، در پشتیبانی از فراخوان اعتصاب عمومی روز پنجشنبه منتشر شده بود:

فراخوان کمیته مرکزی کومه له

متحد و یکپارچه به دفاع از فرزندان خود به پا خیزیم

مردم آزادیخواه و مبارز کردستان!
کارگران، جوانان، زنان و مردان آزادیخواه!

پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت برابر با ۱۳ ماه مه میلادی، روز اعتراض به اعدام ۵ تن از فعالان سیاسی است، که در روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ناجوانمردانه از جانب حکومت اوباشان به قتل رسیدند. این روز اعتراض به رژیم کشتار و جنایت جمهوری اسلامی است که کردستان را عرصه تاخت و تاز وحشیانه خود قرار داده است و با مردم این سرزمین به مثابه اسرای جنگی رفتار می کند که هرگاه بخواهد برای زهر چشم گرفتن و پراکندن تخم رعب و وحشت در میان آزادیخواهان ایران و بخصوص برای به سکوت کشاندن فریاد اعتراض مردم کرد، به بهانه های واهی عده ای را در برابر جوغه اعدام قرار می دهد یا بر سر چوبه دار می کند. پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت را به روز گرامیداشت عزیزانی تبدیل کنیم که با خون خود بند وحدت و یکپارچگی را در میان مردم ستمدیده پاشیده اند. این روز را به روز همبستگی و همدردی با خانواده این شهدا، به روز اعتراض به بی حقوقی مردم کرد تبدیل کنیم.

آنان که اکنون در تهران بر اریکه قدرت تکیه زده اند، با اعدام ۵ نفر انسان بیگناه نفرت و انزجار عمومی مردم کردستان و ایران را برای خود به ارمغان آورده اند. این نخستین بار نیست که حاکمان بر ایران بناحق خون فرزندان مردم کرد را وثیقه ادامه حیات و بقا حکومت خود می کنند، اما شاید نخستین بار باشد که جنایت رژیم در کردستان در چنین ابعادی خشم و انزجار وسیع مردم را در همه ایران علیه دارودسته حاکم برانگیخته باشد. اگر رژیم جمهوری اسلامی قصد دارد با اعدام فرزندان ما از دیگران زهر چشم بگیرد ما باید به همه نشان دهیم که یگانه راه نجات از کابوس سیاه استبداد دینی حاکم بر ایران مبارزه و ایستادگی در مقابل آن است.

مردم آزادیخواه ایران!

کردستان همیشه سنگر آزادیخواهی در ایران بوده است، این سرزمین در تمام طول این سه دهه مهد مبارزه علیه استبداد دینی و هواخواهی از دموکراسی بوده است. جای خود دارد که مردم کردستان و خانواده های داغدار این جانباختگان را در چنین روزهای سختی تنها نگذارید. جمهوری اسلامی همیشه ناقوس سرکوب وسیع و سرتاسری را در کردستان به صدا در آورده است. نباید به وی فرصت داد تا اینبار نیز موج دیگری از سرکوب و قتل عام را در ایران به راه بیاندازد. روز پنجشنبه در کنار مردم کردستان قرار بگیرید و علیه اعدام پنج تن از شهروندان ایران صدای اعتراض عمومی خود را همزمان با مردم کرد بلند کنید. حزب کومه له کردستان ایران در هماهنگی با اکثریت نهادها و قشرهای جامعه و احزاب سیاسی پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت را به روز اعتراض عمومی اعلام کرده و از همه می خواهد فعالانه و بهر شکل ممکن از جمله تعصیلی مراکز کار، ادارات و بازار و مدارس و دانشگاه ها، روشن کردن شمع بر در خانه ها و بر سر کوچه ها و... در این اعتراض عمومی شرکت کنند.

کمیته مرکزی حزب کومه له کردستان ایران

۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹ برابر با ۱۱ مه ۲۰۱۰

حزب دموکرات کردستان:

از فراخوان اعتصاب مردم کردستان در روز ۲۳ اردیبهشت ماه حمایت می کنیم

مردم مبارز و فداکار کردستان!

توده های داغدار و سوگوار!

جنابیتی که جمهوری اسلامی در سپیده دم روز ۱۹ اردیبهشت ماه علیه فرزندان مبارزتان مرتکب شد، برای یک بار دیگر بر همگان عیان ساخت که این رژیم در برابر مطالبات مشروع مردم کردستان و در برابر فعالین مدنی و سیاسی کرد زبان دیگری جز سرکوب، کشتار و اعدام بلد نیست. جمهوری اسلامی که از دیرباز در جریان سرکوب جنبش آزادیخواهانه کردستان از هیچ نوع وحشیگری، سرکوب و اعمال خشونت فروگذاری نکرده است، هم اکنون نیز در اوج بی شرمی و ددمنشی به جان زندانیان سیاسی و مدنی کرد یعنی بهترین فرزندان این ملت افتاده و تنها به اتهام مطالبه ابتدایی ترین حقوق و آزادیها برای ملت و هموطنانشان جان آنان را می گیرد.

اکنون وقت آن است که به حاکمان جمهوری اسلامی نشان داده شود که مردم کردستان نه تنها در برابر جنایات این رژیم و اعدام فرزندان ساکت نخواهند نشست بلکه به گونه ی قاطع و متحد به رهبران جنایت پیشه جمهوری اسلامی نشان میدهند داد که شهداء روز ۱۹ اردیبهشت ماه و تمامی فعالین سیاسی و مدنی محکوم به اعدام کرد فرزندان و پاره تن این مردم هستند چرا که آنان به سبب تلاش برای احقاق حقوق و مطالبات این مردم به چنین احکامی ناعالانه و غیر انسانی محکوم شده اند. بنابراین با اعدام هر کدام از این مبارزان، تنفر و انزجار مردم کرد از حاکمیت دو چندان خواهد گشت.

اکنون که از سوی شمار زیادی از سازمانها و تشکل های سیاسی و مدنی کردستان فراخوان اعتصاب عمومی در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه داده شده است، حزب دموکرات کردستان حمایت خود را از این فراخوان اعلام می کند و از کلیه اقشار مردم شهرها و مناطق مختلف کردستان می خواهد که در این روز با اتحاد کامل در اعتصاب عمومی شرکت نمایند. از مردم کردستان، دعوت بعمل میآوریم که جهت محکوم نمودن اعدام فعالین سیاسی و مدنی در خانه های خود بمانند و از رفتن به محل کار خودداری نمایند. معلمان و دانش آموزان و دانشجویان با نرفتن به سر کلاس های در، بازاریان با تعطیلی و بستن مغازه ها به رهبران جمهوری اسلامی نشان دهند که مردم کردستان از این رژیم متنفرد و از خون به ناحق ریخته شده فرزندانانشان نخواهند گذشت. درود بر روان پاک تازترین شهداء راه آزادی: فرزاد کمانگر، علی حیدریان، شیرین علم هولی، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان. مستحکم تر باد وحدت مبارزاتی مردم کردستان در روز ۲۳ اردیبهشت ماه، حزب دموکرات کردستان - دفتر سیاسی

حمایت دانشجویان کرد از اعتصاب عمومی در کردستان

بیانیه ی اعتراضی جمعی از دانشجویان و فارغ التحصیلان کرد دانشگاههای سراسر ایران در محکومیت اعدام فرزاد کمانگر و چهار تن دیگر اعدام و شکنجه در قرون وسطی روشی بود برای اثبات و حک قدرت پاپ و پادشاه در برابر مردم معترض و دگراندیشی که تن به استیلاي حاکمیت خدایشان نمی دادند اما حاکمان هنگام اعدام و شکنجه از محکومان اعتراف به حقانیت حاکمان و طلب آموزش می گرفتند. با گذشت زمان و در محور قرار گرفتن کرامت انسانی و حقوق بشر اعدام امری منسوخ و تقبیح شده است، ولی امروزه ناقوس مرگ کماکان نواخته می شود، بله اینجا ایران است سرزمینی که مردمانش به هم عشق می ورزند اما سایه شوم مرگ از جانب حاکمان بر سرشان سایه افکنده است، حاکمان سفاکی که در منطق، سیاست و دینشان روشی جز شکنجه و اعدام نمی شناسند.

متأسفانه صبح روز یکشنبه ۱۹/۲/۱۳۸۹ در تاریکخانه اشباح حکومت اسلامی ایران خبر اعدام پنج تن از فعالان سیاسی همه را بهت زده کرد، این بار نیز مثل همیشه کردها قربانی سیاستهای ننگین حاکمیت اسلامی شدند. این رژیم ارتجاعی و مرتجع پرور در آستانه ۲۲ خرداد سالروز خیزش سراسری مردم ایران، در اقدامی شنیع و غیرانسانی پنج تن از فعالان سیاسی به نام های فرزاد کمانگر، شیرین علم هولی، فرهاد وکیلی، علی حیدری و مهدی اسلامی را به بهانه های واهی و اتهاماتی ساختگی به پای چوبه دار برد، حاکمان اسلامی مرتجعی که بر خلاف سلف قرون وسطایی شان موفق به گرفتن اعتراف، طلب آموزش و حک قدرت بر تن محکومانشان نشدند و اینان چون مسیح در "جلجتا" به دار آویخته شدند و دم مسیحایی شان در کالبد ملت دمید. بی گمان ماهیت غیربشری حکومت اسلامی ایران برای مردم کردستان امری روشن و بدیهی

اعدام ها و انسان کشی ها را خواهد داشت. برای این مهم لازم است در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت شهرهای کردستان را به تعطیلی بکشانیم و نشان دهیم که این حکومت نمی تواند در غیاب و دور از چشم همگان عزیزان و هم طبقه ای هایمان را سلاخی و به جوخه مرگ بکشاند. لازم است صفوف و نیروی عظیم خود را بیش از هر زمانی محکم تر سازیم و سهم خود را در قبال لزوم اتحاد همه نیروهای هم طبقه ای و پیشرو علیه اعدام، سرکوب، زندان، شکنجه و ارباب ادا نماییم.

از همه زحمتکشان و کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان و همه انسان های آزادی خواه در کردستان می خواهیم که ساکت ننشینند، علیه اعدام ها به مبارزه برخیزند، به این حرکت اعتراضی بپیوندند تا هم بستگی خود را با خانواده های جان باختگان نشان داده و نفرت، خشم و فریاد حق طلبانه مان را بهتر و بلند تر به گوش همه مردم ایران، جهان و گوش های کر حکومت فاشیستی اسلامی سرمایه که افسارگسیخته مبارزان را آماج کشتار و جنایت قرار داده برسانیم. به هر طریق ممکن از این اعتصاب عمومی پشتیبانی کنیم!

زنده باد صفوف متحد مردم علیه دیکتاتوری و جنایات سرمایه داری اسلامی!

زنده باد راه جان باختگان رسیدن به آزادی و برابری انسان ها!

زنده باد سوسیالیسم!

دانشجویان چپ و سوسیالیست سنج

فراخوان جمعی از فعالین اجتماعی و کارگری شهر کامیاران در ارتباط با اعتصاب عمومی

مردم زحمتکش، کارگران، زنان و جوانان شریف و آزادیخواه کامیاران؛ روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت همه با هم به اعتصاب عمومی بپیوندیم و از این پس نگذاریم که طناب جلادان اسلامی گردن جگر گوشه هایمان را بفشارد!!! سپیده دم روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹، ما شین سرکوب و اعدام، جان پنج تن دیگر از همنوعان ما را گرفت. زندان اوین، این قتلگاه مخوف رژیم جنایتکار اسلامی ایران، برگ تنگین دیگری را به تاریخ سیاه و مملو از جنایت های خود افزود.

اعدام فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی، مهدی اسلامیان موج وسیعی از اعتراض، انزجار و خشم مردم را در سراسر جهان بر افروخت. شهرهای کردستان همچون کامیاران، سنج و سقز بلافاصله به جوش آمد و رژیم با مانور نظامی و گسترده حکومت نظامی اعلام نشده به طرزی هراسان کوشید از انفجار خشم مردم مبارز جلوگیری به عمل آورد.

سالهاست که تحت خفقان شدید حاکمیت این رژیم، انسانها به خاطر داشتن عقاید و آرمانهای خود سرکوب، زندان و شکنجه، اعدام و کشته میشوند. رژیمی که موجودیت خود را به وسیله ماشین عربض و طویل دولت و نیروهای سرکوب خود نگه داشته است، امروز و در شرایطی که موجی وسیع از خشم و انزجار و وسعت جامعه ایران را فرا گرفته و مردم مبارز و آزادیخواه ایران از هر طریقی برای به زیر کشیدن آن از تلاش باز نمی ایستند، این رژیم خونخوار با توسل به اعدام و سرکوب بی وقفه خود سعی در تشدید فضای رعب و وحشت در میان مردم ایران و کردستان است تا شاید بتواند اندکی به عمر نگین خود بیفزاید.

مردم شریف و مبارز کامیاران؛

اینک وقت آن رسیده است که یکپارچه و متحد به اعدام و جنایتهای این رژیم پاسخی قاطعانه داد. پاسخ فوری و عاجلی که اکنون لازم است به میدان آوردن نیروی عظیم و گسترده ای از توده های مردم به جان آمده از این حاکمیت سیاه است. موثرترین راهی که بتواند این رژیم جنایتکار را به عقب راند همبستگی وسیع توده های مردم زحمتکش است. از این رو ما به سهم خود از همه مردم کامیاران میخوایم با حرکتی متحدانه و یکپارچه در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت به اعتصاب عمومی در کردستان بپیوندیم. در این روز مغازه و بازارها همه بسته شوند. معلمان و دانش آموزان از رفتن به کلاسهای درس خودداری نمایند، کارگران در این روز به سر کار نروند و دست از کار بکشند، کارمندان اداره ها، همه و همه دست در دستان همدیگر و با صفوفی در هم تنیده این روز را به روز مقاومت و مبارزه علیه جنایتهای رژیم اسلامی تبدیل نماییم. ما در این فراخوان از همه ساکنین زحمتکش روستاهای کامیاران میخوایم که در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت از سفر به شهر خود داری نموده و در ادامه تاریخ مبارزاتی پرافتخارشان، این روز را هم به برگ زرینی از مبارزه و مقاومت خود علیه بی حقوقیهای که این رژیم به بار آورده، تبدیل نمایند و با همبستگی قاطعانه خود این جنایات را محکوم کنید.

فرزاد کمانگر این معلم عزیزمان، این ستاره پرشوق بر آسمان ذهن لطیف بچه

بود. یقیناً این پنج عزیز جانباخته با مرگ خود ماهیت ضد بشر و جنایتکارانه جمهوری اسلامی ایران را برای سراسر ایران نیز آشکارتر ساختند.

ما جمعی از دانشجویان و فارغ التحصیلان کرد دانشگاههای سراسر ایران با چشمی گریان و گلویی بغض گرفته اما با اراده پولادین "فرزادوار" ضمن ابراز همدردی و تسلیت به خانواده پنج عزیز از دست رفته / جاوید و خانواده بزرگ ایرانیان آزاده و دمکراسی خواه، عهد میندیم که یادشان را گرمی و مشعل آزادی خواهیشان را همیشه پر فروغ نگه داریم.

همچنین اعلام میداریم همراه با مردم سراسر ایران و خصوصاً کردستان برای پاسداشت و ادای احترام به این عزیزان و در اعتراض به "حکومت اعدام اسلامی" در اعتصاب و عزای عمومی روز پنجشنبه ۲۳/۱۳۸۹ شرکت مینماییم.

دانشگاههای: تهران/ بهشتی/ علامه طباطبایی/ تربیت معلم / شهید رجایی/ امیرکبیر/ خواجه نصیر/ شریف/ آزاد تهران مرکز/ آزاد واحد شمال/ شیراز/ دانشگاه ساری/ فردوسی مشهد/ دانشگاه اصفهان/ کرمان/ زاهدان/ بوعلی همدان/ زنجان/ قزوین/ سنج/ تبریز/ ارومیه / کرمانشاه/ ایلام/ مهاباد

بیانیه دانشجویان چپ و سوسیالیست شهر سنج در فراخوان به اعتصاب عمومی در کردستان!

مردم ستم دیده و همیشه مبارز کردستان!

بار دیگر ماشین جنایت و اعدام سرمایه داری اسلامی، دست پلید خویش را دراز کرد و تنی چند از زیبا ترین گل های این دشت خونین را چید. فرزندان شجاع و پاک باخته ای که در راه آرمان هایشان، در راه مبارزه با فقر، استثمار، خفقان، تیره روزی و بدبختی مردمان و در راه به وجود آوردن زندگی انسانی تر و بهتری برای همه جان خود را کف دست گرفتند و سر به تیغ جلاد سپردند. فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان ۵ تن از بهترین فرزندان این مردم بودند؛ فرزاد کمانگر، معلمی آزاده بود که شاگردانش را درس آزادی، شهادت، انسان دوستی و لبخند می آموخت.

جرم او این بود و دژخیمان او را از همین رو بر سر دار کردند، غافل از این که تمام کودکان و دانش آموزان رنج دیده که نام فرزاد را شنیده باشند، خود هر کدام یک فرزند کمانگر خواهند بود و راه آموزگار خود را در پیش خواهند گرفت و کردستان و سراسر ایران خفقان زده، ایستن فرزندان است که هرگز آموزگاران و پرچمداران راه آزادی و برابری انسان ها را از یاد نخواهند برد و مادران داغیده کردستان که امروز باز در سوگ ۵ فرزند عزیز دیگر خود نشسته اند، قصه و ترانه مبارزات اینان را برای کودکان فردا خواهند سرود.

مردم ستم دیده و همیشه مبارز کردستان!

این اولین بار نیست که دست حکومت سرمایه داری اسلامی، به خون فرزندان ما آلوده شده است. چندی قبل احسان فتحاحیان، سپس فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان و فردا نوبت به دیگر زندانیان سیاسی گروگان گرفته شده در زندان ها و سیاه چاله های مخوف این حکومت خواهد رسید که حکم اعدام در دست، امید به آینده ای روشن و آزادی دارند و قلبشان برای مردم محروم و زحمتکش می تپد. آزادی خواهان بسیاری نه فقط در کردستان که در زندان های سراسر ایران در چنگال دژخیمان اسپرند و از این رو، اعتراض و اعتصاب وسیع آحاد جامعه، کارگران، زنان، دانشجویان و معلمان، همه از کودک و جوان و پیر و اقشار مختلف مردم، نه فقط نشان دهنده خشم همه ما علیه این جنایت و دیگر کشتارهای این حکومت در طی سی سال خواهد بود بلکه هم چنین، عامل موثری برای جلوگیری از پیش روی این رژیم در اقدام به اعدام های لجام گسیخته، تکرار نسل کشی و کشتار وسیعی است که به دلیل ترس از موقعیت متزلزل خود اندیشه آن را در سر دارد و می کوشد با ایجاد ارباب، تهدید، بسته کردن فضا و قتل عام مخالفین خود، موج اعتراضات و مبارزات آزادی خواهانه مردم در سراسر ایران را خاموش نماید و هرگونه فریادی را در گلو خفه نماید.

دانشجویان، معلمان، زنان و مردم انقلابی کردستان!

از این رو ما دانشجویان چپ و سوسیالیست سنج همه مردم آزاده و مبارز کردستان را برای اعتصاب عمومی و یکپارچه فرا می خوانیم تا در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت متحدانه تر از همیشه علیه اعدام فرزاد کمانگر و ۴ زندانی سیاسی دیگر اعتراض و پاسخی قاطعانه به این رژیم دیکتاتور سرمایه داری و جنایتکار اسلامی دهیم. باید بدانیم تنها صفوف متحدانه توده های مردم علیه کلیه دم و دستگاه این حکومت جرم و جنایت، قدرت به شکست کشاندن سیل

توزیع هزاران فراخوان در خصوص دعوت به

اعتصاب در کردستان



خبرگزاری هرانا

هزاران نسخه از فراخوانی به منظور اعتصاب عمومی در اعتراض به اعدام های نوزده اردیبهشت، در شهرهای مختلف استان کردستان توزیع شده است. بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، در پی انتشار فراخوان جمعی از فعالین سیاسی و مدنی کرد داخل و خارج از کشور مبنی بر اعتصاب عمومی در روز پنج شنبه مورخ ۲۳ اردیبهشت ماه، مردم مناطق مختلف کردنشین خود را برای اعتصاب عمومی در این روز آماده می کنند.

در همین راستا شب گذشته هزاران فراخوان در سطح شهرهای سنندج، کامیاران، سفز، مریوان، بوکان و مهاباد پخش شده است. در این فراخوان ها از مردم خواسته شده در جهت محکومیت و اعتراض به اعدام های نوزده اردیبهشت با تعطیلی مغازه ها و محل کار و عدم حضور در کلاس درس در مدارس مراتب اعتراض خویش را به این عمل غیر انسانی نشان بدهند.

تلاش برای بازداشت تمام اعضای خانواده ی کمانگر



خبرگزاری هرانا -

پس از اعدام مخفیانه ی فرزند کمانگر به همراه چهار زندانی سیاسی دیگر در سحرگاه نوزدهم اردیبهشت، دستگاه امنیتی برای تمام اعضای خانواده ی فرزند کمانگر حکم بازداشت صادر کرده است.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، پس از گذشت بیش از سه روز از اعدام فرزند کمانگر، مقامات قضایی هم چنان در خصوص تحویل پیکر این معلم جان باخته و باقی اعدام شدگان کارشکنی می کنند؛ در همین رابطه صبح امروز در سومین روز حضور خانواده ها در مقابل زندان اوین، نیروهای امنیتی برای بازداشت سلطنه رضایی(مادر فرزند)، مهرداد کمانگر(برادر فرزند)، سرور(همسر مهرداد کمانگر)، شیرین کمانگر(خواهر فرزند) و جاوید کمانگر(برادر زاده ی ۱۵ ساله ی فرزند) تلاش کردند.

بر همین اساس خانواده ی کمانگر که برای تحویل گرفتن وسایل فرزند همانند روزهای گذشته به زندان اوین مراجعه کرده بودند، بعد از بحث و جدل چندباره در خصوص تحویل گرفتن پیکر و وسایل فرزند کمانگر در کمال ناباوری اقدام ماموران برای بازداشت خود را مشاهده کردند. اما تلاش ماموران برای بازداشت این خانواده به دلیل مقاومت و دخالت مردم حاضر به نتیجه نرسید و اعضای خانواده توسط مردم حاضر به بیرون از صحنه منتقل می شوند و در حالی اعضای خانواده داغدار فرزند کمانگر تحت تعقیب نیروهای انتظامی - امنیتی هستند که تنها خواستار اجرای قانون و تحویل گرفتن پیکر و وسایل فرزند خود هستند.

لازم به توضیح است دستگاه قضایی-امنیتی تحویل دادن پیکرهای فرهاد و کیلی، فرزند کمانگر، علی حیدریان، مهدی اسلامیان و شیرین علم هولی را منوط به تشکیل جلسه شورای امنیت ملی و نظر مساعد آنان نموده است.

هایمان که به خاطر دفاع از عقاید و آرمانش به جوخه اعدام سپرده شد، اینک نباید بگذاریم که طناب جلادان اسلامی گردن جگر گوشه هایمان را بفشارد.

ما مردم باید بدانیم که تا زمانی که در برای این جنایتها ساکت بنشینیم آرامش را از زندگی ما خواهند ربود. اکنون وقتش رسیده است که باید این ما باشیم تا خواب کشتار عزیزانمان را از چشمان این جانبازان انسان بریابیم. و نگذاریم هم طبقه ایها، فرزندان و عزیزان ما را به قیمت ادامه کشتار انسانها و ادامه حیات خود، اعدام کنند. ما مردم کامیاران نباید بگذاریم رژیم با فشار بر خانواده این زندانیان اعدام شده، از اعتراض به این وحشیگری منع نمایند. این ما هستیم که باید به هر طریق ممکن با همدردی با خانواده های این عزیزان پشتیبان همیشگی شان باشیم. فرزند کمانگر این آموزگار جسور و دلسوز بچه های ما چراغ راه آینده ما برای مبارزه علیه هر نوع جنایت انسان کشی خواهد بود. بگذار حاکمیت نگین رژیم فریاد رسای شما مردم آزادیخواه کامیاران را هر چه قاطعتر در این اعتصاب عمومی بشنود. دفاع از فرزند کمانگر و زندانی سیاسی اعدام شده دفاع از آزادی و حق حیات انسان هاست.

مردم زحمتکش و آزادیخواه کامیاران؛

به هر شکل و شیوه ای که ممکن است از اعتصاب عمومی مردم کردستان در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه در اعتراض به اعدام "فرزند کمانگر" و دیگر زندانیان سیاسی پشتیبانی کنید. و در این روز شهر کامیاران را به تعطیلی کامل بکشانیم.

جمعی از فعالین اجتماعی و کارگری شهرستان کامیاران

اتحاد بین المللی

حمایت از اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت ماه در کردستان

سرکوب و گروگان گیری از فعالین جنبش های کارگری، زنان، دانشجویی و حقوق انسانی بخشی تفکیک ناپذیر از حیات رژیم جمهوری اسلامی بوده است. تعداد زیادی از فعالین این جنبش های اعتراضی به جرم دفاع از ابتدایی ترین حقوق برسمیت شناخته شده انسانی در سطح بین المللی با اتهاماتی از جمله "اقدام علیه امنیت ملی" و "تبلیغ علیه نظام" سالهاست که در شرایط قرون وسطایی و غیرانسانی در زندان بسر میبرند. در روزهای اخیر بویژه در حول و حوش اول ماه مه بر حجم این سرکوبها و گروگان گیریها افزوده شده است. بسیاری از فعالین از بیم جان به زندگی نیمه مخفی روی آورده اند. اما رژیم به این حد از تعرض نیز بسنده نکرده است. کشتار گروگانها را آغاز کرده است. ۱۹ اردیبهشت پنج نفر از این زندانیان سیاسی، فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان اعدام شدند.

اگر جمهوری اسلامی با تعرضی وسیع و اجتماعی در داخل و خارج از کشور روبرو نشود سرنوشت این پنج فعال سیاسی جان باخته سرنوشت تعداد بیشتری از شریفترین انسانهای جامعه خواهد بود. باید صف مقابله با جمهوری اسلامی را با تمام توان خویش تقویت کنیم.

اتحاد بین المللی بار دیگر اعتراض و انزجار شدید خود علیه زندان و اعدام و بطور مشخص اعدام معلم زندانی فرزند کمانگر و چهار زندانی سیاسی فوق را اعلام میکند. ما به سهم خود در تقویت حرکتهای اعتراضی توسط نیروهای مترقی در این ارتباط خواهیم کوشید. با توجه به فراخوان کمیته مرکزی کومله، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، به اعتصاب عمومی روز پنج شنبه ۲۳ اردیبهشت در کردستان، ما حمایت خود را از این اعتراض و اعتصاب عمومی اعلام می نماییم. ما به تمام توان خود از حق اعتراض و اعتصاب همه کارگران و مردم ستمدیده در کردستان دفاع خواهیم کرد و از هم طبقه ای های خود و همه مردم آزادیخواه و برابری طلب در اقصی نقاط ایران و جهان درخواست میکنیم که به هر طریق که میتوانند به تقویت این اعتراض و اعتصاب عمومی یاری رسانند.

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران



فشار بر خانواده های اعدام شدگان

خواهر و مادر شیرین علم هولی بازداشت شدند

اخبار روز

گزارش دریافتی: صبح امروز خواهر و مادر شیرین علم هولی در منزلشان در ماکو توسط ماموران امنیتی بازداشت شدند. این در حالی است که به گفته برادر شیرین، به علت ناراحتی قبلی و بیماری مادر وی، به آنها از اعدام شیرین اطلاعی داده نشده بود.

به نقل از خلیل بهرامیان گفته شده، علی رغم پیگیری های صورت گرفته توسط خانواده های اعدام شدگان، فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان، پیکرهای آنها به خانواده های شان استرداد نشده است. به گفته وکیل مدافع سه تن از اعدام شدگان، نمایندگان مجلس و دادستانی با تحویل جسد های اعدام شدگان به خانواده ها موافقت کرده اند اما وزارت اطلاعات و اطلاعات کردستان با تحویل جسد ها مخالفت کرده است.

خانواده ها هم اکنون در حال پیگیری هستند تا بتوانند فرزندانشان را به خانه های شان بازگردانند. اما با دستگیری خواهر و مادر شیرین تضمینی برای امنیت خانواده های این اعدام شدگان وجود ندارد.

به گزارش خیرگزاری هرانا (۲۲ اردیبهشت ۸۹) ملانکه علم هولی از بستگان شیرین در تماسی تلفنی به روانیوز گفت: «خواهر و مادر شیرین که صبح سه شنبه در شهرستان ماکو در منزل شخصی مادر شیرین دستگیر شده بودند، با قید وثیقه آزاد شدند.»

وی با بیان این که هم اکنون نیز منزل علم هولی در ماکو تحت محاصره نیروهای امنیتی قرار دارد افزود بود: «برادر و پدر شیرین نیز در تهران تحت تعقیب نیروهای امنیتی قرار گرفته اند و تلاش های ایشان هم برای تحویل پیکر فرزندشان تا این لحظه بی نتیجه مانده است»

«گریه» اکنون صفتی آبر است

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران درباره ی اعدام ها

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران در محکومیت اعدام های اخیر

«گریه» اکنون صفتی آبر است

چرا که به تنهایی گویای خون تشنگی نیست.

آری، به راستی وژه ها از بیان این همه زشتی و پلشتی که پیرامون ما موج می زند، ناتوان اند. باز هم خون و خون ریزی، باز هم خون تشنگی، باز هم اعدام؛ و این بار اعدام پنج زندانی با هم: شیرین علم هولی، فرزند کمانگر، فرهاد و کیلی، علی حیدریان و مهدی اسلامیان.

گفته شده است که اینان تروریست و بمبگذار بوده اند. اما نخست، به فرض صحت این اتهام، حتی تروریست ها و بمبگذاران هم سزاوارند که از موازین متعارف و متمدنانه ی محاکمه در سطح جهان برخوردار شوند، حال آن که در مورد این اعدام شدگان حتی قوانین موجود و جاری حکومت کنونی نیز رعایت نشده است. دوم، و مهمتر از آن، اساساً ما را با صحت و سقم این اتهام ها کاری نیست؛ دغدغه ی ما محکومیت پدیده ی اعدام است و این که اعدام هیچ نیست جز مضاعف کردن کشتار و جنایت و بدین سان دامن زدن به خون ریزی. و درست از همین روست که نمی توان هیچ شاهده ی بر این مدعا یافت که مجازات اعدام در از میان برداشتن جرم و حتی کاهش یا تخفیف آن تأثیرگذار بوده است. افزون بر این، گسترش دامنه ی اعدام، به ویژه در چند ماه اخیر، این گمان را تقویت کرده و می کند که این اعدام ها در اوضاع کنونی نه به دلایل حقوقی و قضایی که با اهداف سیاسی، و به طور مشخص با هدف ایجاد فضای رعب و وحشت برای بازداشتن مردم از پیگیری خواست های آزادی خواهانه و عدالت طلبانه، صورت می گیرد. به هر کدام از این دلایل، اعدام عملی است که هیچ انسانی نمی تواند خود را از آده و آزاداندیش بنامد و آن را محکوم نکند. چنین است که هم اکنون مردم در بسیاری از نقاط جهان بساط مجازات اعدام را برچیده و آن را به موزه ی تاریخ سپرده اند.

کانون نویسندگان ایران، ضمن محکوم کردن اعدام نامبردگان فوق، بر این باور است که مجازات اعدام در شأن جامعه ی ایرانی هم نیست و شایسته است که در ایران نیز هر چه زودتر به عمر این نهاد منسوخ و ضدانسانی پایان داده شود.

کانون نویسندگان ایران

۲۱ اردیبهشت ۸۹

ماهی کوچکی بر بالای دار؛

مقاله واشنگتن تایمز درباره اعدام فرزند کمانگر



نشریه واشنگتن تایمز یک سال پیش کمک کرد تا توجه دنیا به وضعیت بغرنج فرزند کمانگر جلب شود. او معلمی از اقلیت کرد ایران بود که توسط رژیم اسلامی تهران، به دروغ تروریست خوانده شده بود. او تقریباً چهار سال را زیر شکنجه جسمی و ذهنی در زندان های ایران گذراند. درد و رنج آقای کمانگر روز یکشنبه در بالای چوبه دار به پایان رسید. او 34 سال داشت.

آقای کمانگر به همراه چهار «مبارک یا دشمن خدا»ی دیگر کشته شد؛ کسانی که به گفته رژیم «به ارتکاب اقدامات تروریستی محکوم شده بودند.» هنگامی که این افراد به طور شتابزده ای اعدام می شدند، پرونده سه نفر از آنها هنوز در مرحله لازم الاجرای تجدید نظر قرار داشت. همزمان با آماده سازی و اجرای حکم اعدام این افراد، ارتباط تلفنی با زندان اوین در آخر هفته گذشته قطع شد. رژیم از اطلاع رسانی قبلی به خانواده و وکلای این افراد، که به موجب قانون الزامی است، خودداری کرد و آنها خبر اعدام ها را از رسانه ها شنیدند. رژیمی که ادعا می کند نماینده خداست، مانند مجرمانی رفتار می کند که گویی چیزی را مخفی می کند.

جرم آقای کمانگر، تعلق داشتن به اقلیت کرد بود. او در یک مدرسه ابتدایی در شهر کامیاران در شمالغرب ایران تدریس می کرد و عضو اتحادیه معلمان کردستان بود. وی در بسیاری از نشریات حقوق بشر مطلب می نوشت و به طور مخفیانه به دانش آموزانش زبان ممنوع شده کردی را تدریس می کرد و درباره تاریخ و فرهنگ شان، داستان ها می گفت. او را در ژوئیه 2006 دستگیر کرده و تحت ضرب و شتم، ضربات شلاق، شوک برقی، بی غذایی، محرومیت از خواب و حبس در سلول های سرد انفرادی و طاقت فرسا قرار دادند. صدای زجه های او در میان صدای بلند نوارهایی که صفحات قرآن را بازخوانی می کردند، گم می شد.

آقای کمانگر در فوریه 2008 در یک دادگاه پنج دقیقه ای حضور پیدا کرد. خلیل بهرامیان وکیل مدافع وی، سال گذشته در گفتگوی تلفنی با واشنگتن تایمز از تهران گفت: «اصلاً هیچ مدرکی دال بر ارتباط فرزند با گروه و یا فعالیت تروریستی وجود نداشت.» او گفت: «فرزند یک معلم، شاعر، روزنامه نگار، فعال حقوق بشر و یک انسان خاص است.» اصلاً چنین مدرکی در دادگاه ارائه نشد و یا به آن احتیاج نشد تا حکمی که از پیش تعیین شده جاری شود. آقای کمانگر در آخرین نامه اش از زندان به یک داستان ایرانی به نام «ماهی سیاه کوچولو» اشاره می کند که در سال 1967 توسط یک معلم مخالف به نام صمد بهرنگی نوشته شده بود. این داستان یک ماهی کوچکی است که قوانین جامعه اش را زیر پا می گذارد تا به سفری برای اکتشاف دریا برود. ماهی سیاه کوچک پس از گذر از ماجراهای بسیار، آزادی را پیدا می کند اما در نهایت با مرگ روبرو می شود. او نوشته است: «آیا می توان معلم بود اما راه دریا را به ماهی سیاه کوچولوی کشور نشان نداد؟ آیا می شود مسوولیت سنگین معلم بودن و پاشیدن بذر دانش را بر دوش داشت و همچنان ساکت ماند؟ آیا می شود عقده ها را در گلوئی دانش شاهد چهره های نهی و گرسنه آنها بود و همچنان ساکت ماند؟... نمی توانم تصور کنم شاهد درد و فقر مردم این زمین باشیم، و نتوانیم قلب هایمان را به رود و دریا، به خروش و طغیان بدهیم.»

آقای کمانگر نوشته است: «ماهی کوچک به آرامی در دریا شنا کرد و فکر کرد: روبرو شدن با مرگ برای من سخت نیست، از آن پیشیمان هم نمی شوم.»

منبع: واشنگتن تایمز

در دفاع از لبخند تو

یادواره هایی برای شیرین علم هولی



شیرین علم هولی متولد سال ۱۳۶۰ در روستای دیم قشلاق در حوالی ماکو پس از گذراندن ۲ سال حبس در زندان اوین تهران به اعدام محکوم، و در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ بدون اطلاع خانواده و وکلایش در زندان اوین اعدام شد. دختری که در بامداد روز یکشنبه به همراه چهارتن دیگر در زندان اوین به عنوان تروریست اعدام شد، برای تک تک کسانی که او را هر چند کوتاه در زندان ملاقات کرده بودند نه تروریست که نمادی از عشق و مقاومت بود. دختری زاده تبعیض های اجباری که هرگز سرخم نکرد و جز برای آزادی و برابری نکوشید.

این نوشته ها یادواره ایست به پاس روزهایی که با شیرین سپری کردیم و در دفاع از لبخندی که از لبهای او ر بوده شد.

فرشته نگهبان من

سیلوا هارطونیان (هم سلولی و هم بند شیرین علم هولی)

امروز دلم همان قدر طوفانی است که ۱۱ سال پیش، وقتی سر بی جان پدرم را در آغوش کشیدم و بر گونه های سرد کیودش بوسه زدم. اما امروز عزیزم در جایی است که نمی توانم گردن شکسته اش را در آغوش بگیرم و بر آن چشمهای پر از امیدش بوسه بزنم. عزیزم رفت و با رفتنش من یک بار دیگر از عدالت الهی ناامید شدم. انسانی که پر از مهر و محبت بود، پر از زندگی و باور فردا بود با اجازه چه کسی الان خاموش است...

من امروز داغدارم، فرشته ی نگهبان من در تمامی این دوران رنج و سکوت، پرگشود، چون زمین و دل تنگ آدم هایی سیاه جایی برای این فرشته نداشتند. انسان های زمینی منتظر خشم خدای فرشتگان نگهبان باشند.

ما بی چرا زندگانی، آنان به چرا مرگ خود آگاهند*

جلوه جواهری (هم بند شیرین علم هولی)

چه دیر آشنایت شدم و چه زود ناپیدا شدی یا شاید ما ناپیدا شدیم و حقانیت تو آشکار شد، حقانیت تبعیض این جهانی که هر لحظه خوبان اش را از زمین اش دریغ می کند.

باور نمی کنم که دیگر صدايت را نشنوم، صدایی که هر بار با لهجه شیرین کردی می پرسید: «سلام، بیرون چه خبر؟» و نگرانی های تو را از یکایک عزیزانی که نمی شناختی اما نامشان را شنیده بودی: «راستی وضعیت کاوه چطور است؟ به تهران منتقلش نکردند؟ اتهامش چه شد؟» و با ناراحتی بگویی «کرد است جرم او کرد بودن است» یا کسانی که می شناختی و هم بند و نگران تو بودند:

«محبوبه هنوز آزاد نشده؟» یا خبرها را بدهی از زندانیانی که اوضاع خوبی ندارند. شبم اینجا هر ده روز یک بار پیروم می شود. بهاره امروز دادگاه بود و...

تو و فرزند چه شبیه بودید، در همه ویژگی های دوست داشتنی تان. تو که هر بار تلفن مان را خاموش می دیدی هزار دلهره که «گفتم نکن اینجا باشید» و پرس و جوهایت آغاز می شد. و فرزند که وقتی کاوه را گرفتند با اضطراب تماس می گرفت و هزار بار عذر می خواست که «ببخشید سعی می کنم خبری برسانم هر چه زودتر» و من در مانده که شما زیر حکم اعدامید و این چه نگرانی است برای ما؟

کسانی که به بند شما می آمدند به شوخی می گفتی «حالا حالاها مهمان ما هستید. اینجا را هم خانه خود بدانید.» و از آن پس قرارگاه شان می شد ایستادن در کنار پنجره ای در این بند، که رو به تپه های پشت اوین بود و می گفتی که بار دیگر همدیگر را آنجا در آن تپه ها می بینیم و از آنجا به اوین دهن کجی می کنیم. راستی چقدر زندگی در تو جریان داشت. مرگ تو زیباترین زندگی و زندگی ما وحشت هر روز ماندگی در سرزمینی است که پاسخ حقانیت تو و فرزند نازنین را که جز عشق نکاشتید و برداشت تان مهری بود که بر دل ما کاشته شد، با طناب دار دادند. و بار دیگر داستان ما چه عاجز و ناتوانند و مغزهایمان خسته و اعصابمان تیرکشیده که این دیگر چه جنابیتی است. و بار دیگر، اوین است که به ما دهن کجی می کند. بار دیگر دیدیم این زمینی که به آن مهر ورزیدید، به نسل کشی مردمانتان آمد همان گونه که می گفتی و بار دیگر ما نیز با سکوتمان در این مسلخ سهیم شدیم.

بار آخر که تماس گرفتی، با صدایی خشمگین گفتی که چطور از تو خواسته اند در مقابل تلویزیون بیایی و به کارهای نکرده ات اعتراف کنی خواسته بودند بر علیه گروه های کردی حرف بزنی. گفتی در پاسخ بر سر بازجو فریاد زده ای و گفته ای که اگر می توانید مرا اعدام کنید. به من گفتی که آخرش می خواهند اعدام کنند دیگر بالاتر از این که نیست، برای چه علیه کردها حرف بزنم. گفتی که چگونه مادر زینب را راهی تهران کرده اند تا سه ساعت با زینب حضوری صحبت کند که حاضر شود بر علیه خود و همراهانش حرف بزند، اما نتوانسته بودند. همان موقع بود که دلهره به دلم افتاد، همیشه به جسارت تو و مردمانت رشک می بردم اما دلهره داشتم که این چه بازی است که دوباره راه انداخته اند. باز می خواهند کردها را قربانی کنند؟ و چه خوب نوشتی که گروگان شان هستی و چه خوب گفتی که هر چه بیرون اتفاق بیفتد شما رو به عنوان گروگان تیرباران می کنند و تیربارانتان کردند!

آنکه در برابر فرمان واسپین لبخند می کشاید، تنها می تواند لبخندی باشد در برابر «آتش»*

می خواستند نمایشی از شما بسازند که بی هزینه تر باشد این نسل کشی شان، تا همانند زمانی و رحمانی پور مردم بشنوند که بر علیه خودتان چه می گویند و باور کنند که مرگتان بر حق بوده، اگر چه دیگر هیچ کس هیچ چیزشان را باور ندارد. آنها نتوانستند شما را مجاب به چنین کاری کنند.

نمی دانستند نتیجه این همه تبعیض بر مردمانت، استواری بیشتر و صبر شما خواهد بود؟

هنوز هم نمی دانند امروز که تو را اعدام می کنند و فرزند و علی و فرهاد و مهدی را، فردا هزاران شیرین و فرزند سربر خواهند کشید.

این دژخیمان، خود را به گور سپرده اند، گوری خاموش که هیچ زندگی در آن نیست، همان ها که تو را ۲۲ روز زیر چکمه های سنگین شان لگدمال کردند. گفته بودی که در این ۲۲ روز چه بر تو گذشت و من اعصاب تیرکشیده ام باور نداشت تاب تو را در آن لحظه های پر از تنهایی، که تو تنها نبودی با ایمان راسخت بودی به گشودن دنیایی بهتر. گفتی که چگونه یکی از شکنجه گرانی که بر بالای سرت آورده بودند با زبان کردی با تو حرف می زد. می خواستند این گونه تو را بشکنند و بگویند ببین اگر در سرزمین تو چنان کردیم مردمانی از تو هستند که به ما بپیوندند. گفتی که با زبان ترکی حرف می زدی وقتی که به کردی می پرسیدند. گفتی که چطور یکی دیگر از شکنجه گرانت وقتی تو را به تخت می بستند تا به شلاقت ببندند می گفت همین جا فرزند را بستیم تو را هم مثل او شکنجه می کنیم.

چقدر به فرزند و کارهای او ایمان داشتی و می گفتی از بهترین های این دیار بود. از کارهایی که در روستاها برای دانش آموزان کرده بود گفتی. گفتی معلم ماست همه از او آموختیم که چگونه با صبر کار کنیم. و ندانستی که چطور خودت معلم ما شدی و چگونه بهترین تحلیل ها را از وضعیت زنان و انتخابات ایران می دادی و می گفتی باید در انتخابات شرکت کرد این تنها ابزار باقیمانده از دموکراسی در ایران است. ندانستی که رفتار خودت چگونه زندگی بخش بود به ما که در روزمرگی همامان غرق بودیم.

راستی چطور شما را تروریست معرفی کردند وقتی هر بار که کسی با شما آشنا شد جز عشق و زندگی در شما ندید؟ تروریست آنها هستند که هر بار به نام قانون، انسانیت را ترور می کنند.

به من می گفتی نباید ناامید شد. می گفتی "به انتظار عزیز کویرها سوگند که دشت ها همه شاداب و بارور گردند، به اعتماد نجیب بزرگ ها سوگند که باغ ها همه سرشار بارور گردند." می گفتی "باید از رود گذشت باید از رود اگر چه گل آلود گذشت."

و من از تو آموختم که بگویم غم این نیست که دستانمان ناتوان و خالی است، چشمان ما لبریز از رهایی است.

بعد زود از ذهننت انداختیش بیرون چون ترسیدی اگر زیاد بهش فکر کنی اتفاق نیافته

همیشه این امید کذایی همه چیز را سخت تر می کنه
مثل وقتی که طناب را دیدی لابد
"نه می خوان بترسونتم"
مثل وقتی که خبر رو شنیدیم
"شاید واقعیت نداشته باشه"
از کجا معلوم؟
مگه میشه؟

می خونم: به شب مهتاب
یکی نوشته تش رو روکش فلزی شوماژ
ماه می آد تو خواب....
شاید سلولت همون بغل بود
کاشکی کوردی بلد بودم بخونم
کاشکی کوردی یادم داده بودی آقا معلم
شاید خیلی چیزها عوض می شد
جون نمیدادیم اینجوری

تو بهو ما ذره ذره

چهار شنبه نبود که

یک شنبه بود روز مادر

وقتی وایسادی رو چهار پایه

وقتی چهار پایه رو کشیدن

چی گفتی؟ زبون آدم بند میاد

دیگه مبهوت نیستی

حتما بستن چشمتو.

ما هنوز مبهوتیم

با چشمای باز باز

به یاد سیلوا هارتونیان و شیرین علم هوایی

نگین شیخ الاسلامی (هم بند شیرین علم هوایی)

آن هنگام که در بند ۲۰۹ اوین زندانی بودم، پس از مدتی، به سلولی ۲ نفره در همان بند، منتقل شدم، دختری جوان، که موهای سفید نیمی از سرش را پوشش داده بود، در آن بند، با لیلی خندان و چهره ی گشاده به استقبال آمد، مدتی بود، که چنین چهره ی صادقی و خنده ی بی ریا ندیده بودم

- سلام

- سلام

- نام من سیلواست، اسم شما چیه؟

-من هم نگین هستم،

- [با خنده] به سلول من خوش آمدی

آن شب که تو را آوردند، خیلی نگران بودیم، با مشت بر دیوار کوبیدیم، که زیاد نترسی، اما وقتی تو دوباره با مشت بر دیوار کوبیدی، ما همه خندیدیم و گفتیم: "این کهنه کار" خندیدیم و گفتیم: "آن مشتها تو بودی؟ اما سلول من تا این جا خیلی فاصله داره!" گفت: "آن موقع توی سلول بغلی بودم، پیش فریبا و مهوش"

- [کمی مکث] اهل کجایی؟

- کورد هستم،

- وای پیش از تو هم ۲ تا دختر کورد این جا بودند، اسم یکی از آنها شیرین بود، من و شیرین چند ماه هم بند بودیم، شیرین خیلی دختر نازی بود، ما با هم خواهر شدیم، هر شب ساعت ها با هم حرف می زدیم،

ماه ها بود که از شیرین بی خبر بودیم، حتا مطمئن نبودیم زنده است یا مرده، نام دقیق اش را هم نمی دانستیم، با ذوقی کودکانه گفتیم: "شیرین همان دختر کوردی که اهل ماکو؟ تو اون و دیدی؟"

- آره من می گم چند ماه با هم هم بند بودیم

- خوب در باره شیرین برام حرف بزنید

- [با خنده] هوووووووووووو نرسیده می خوام همه چیز و بدونی، فعلا بشین، بعد خیلی حرف دارم، اندازه ی ۲ تا ۳ روز وقتمون پر، من پیش کسوت همه هستم

- چند ماه این جایی؟

- از تیر ماه، هنوز یک ماه از دستگیریم نگذشته بود که شیرین را به بند من آوردند، فقط پوست و استخوان بود. از بس شکنجه شده بود نای حرف زدن هم نداشت. ریه هاش خونریزی کرده بود، مرتب دوچار شوک می شد، خیلی کم حرف بود، ظاهرا به کسی اعتماد نداشت، بهش کتاب دادم، قبول نکرد و گفت من

اینجا دیم قشلاق است، دیاری که تو از آن آمده ای. دیاری که بارها از تبعیض بر زنان آن سخن راندی. دیاری که به تبعیض در ایران محکوم بود. روستایی محروم، بدون مدرسه ای برای فرزندان.

روزهای مدرسه، تو و دختران دیگر در خانه می ماندید. چرا که تا ماکو نزدیکترین جایی که می توانستید به مدرسه بروید سه ساعت فاصله بود و مجبور بودید به مدرسه شبانه روزی با این فاصله بروید، اما ماکو مدرسه شبانه روزی برای دختران نداشت و شما دختران دیم قشلاق به راحتی از اولین حقوقی که در قانون اساسی برایتان مقرر شده بود، محروم بودید. با این حال عشق به دانستن باعث شد تا جسته و گریخته از برادرت اندک سواد بیاموزی.

شنیده ام در روستای زیبایی که در آن زندگی می کردی، اغلب اهالی محل دامدار و عشایرند و سطح سواد منطقه در حد نوشتن و خواندن، تنها در حدود ۲۰٪. در آن دیار، ترک و کرد، دو ملتی که بر آنها اجحاف فراوانی رفته در کنار هم زندگی می کنند. در آنجا دختران با رنج های مضاعفی روبرو هستند. گفتی، مردسالاری در آنجا حاکم است و در خانه های آن سخت ریشه کرده و بزرگترین آفت آن، ازدواج اجباری دختران در سنین پایین است. گفتی که دختران برای گریز از این ازدواج ها سوختن را بر می گزینند. اما در این دیاری که به مردمانش سخت می گذشت، تو راه رها شدن را آموختی به جای سوختن.

* احمد شاملو

بلند شو شیرین!

دلارام علی (هم بند شیرین علم هوایی)

بلند شو شیرین! خواب بد دیده ای، مثل من که آن شب دم دمای صبح خواب بد می دیدم و هی چیزی بیخ گلویم را می فشرد. بلند شو شیرین! دستت را بگذار روی گلویت، نفس بکش و ببین زنده ای. بعد مثل من که آن شب دم دمای صبح سرم را دوباره روی بالش گذاشتم سرت را روی بالش بگذار و بخواب.

بلند شو! صدای گریه ابولو از پشت در اتاق می آید و جز با دیدن تو خنده به لبهایش بر نمی گردد. بلند شو! تو که می دانی اگر باز هم گریه کنی، صدای بقیه درمی آید. بلند شو شیرین! شقایق باز هم موهایش را دم موشی کرده و در حیاط کوچک بند نسوان دنبال قدم های بزرگ تو می دود و با صدای کودکانه می گوید، عزیزم (می داند این را که می گوید، می خندی و بغلش می کنی، بی انصاف دستت را خوانده و هی تکرارش می کنی).

بلند شو شیرین! آفتاب امروز بهاری است و جان می دهد برای ساعت ها نشستن توی حیاط و هی قدم زدن در چهار وجبی حیاط که دنیای این روزهاست. بلند شو شیرین! طناب را خواب دیده ای، دست و پایت در خواب بیخودی هی تکان می خورد و تو هی بیدار نمی شوی. بلند شو شیرین! وقت برای خوابیدن همیشه هست.

یادت هست بی آنکه قبلا فرزند را دیده باشی، حالش را پرسیدی و من گفتم که حکمش شکسته است و تو بی اختیار چشم هایت پر از اشک شد. حالا فرزند را هم می صدا می کنم و بیدار نمی شود.

این شب انگار تمامی ندارد، انگار تمام این یکشنبه لعنتی پر از خواب است و کابوس.

شیرین بلند شو! این یکشنبه لعنتی باید تمام شود و اگر تو بیدار نشوی همیشه یکشنبه می ماند، همیشه خاطره طناب می ماند، کابوس می ماند. اگر تو بیدار نشوی، همیشه جایی در حوالی ارس زمین تمام می شود و جهان از حرکت می ایستد.

ما مبهوتیم ، با چشمان باز باز

عشا مومنی (هم بند شیرین علم هوایی)

حتما مبهوت بودی

زنگ در، لخ لخ دمپایی

علم هوایی؛ آماده شو

حتما اول تعجب کردی

بعد قلبت شروع کرد تند تند زدن

مقنعه تو سرت کردی، اون روپوش آهار دار گشاد و تنت

بعد چادرتو کشیدی رو سرت

صبحونه خورده بودی؟

یعنی چیکارت دارن؟

حتما فکر کردی

"شاید می خوان آزاد کنند"

آمد. گردنش را آتل بسته و کتفش در رفته بود و دندان هایش شکسته بود اما اراده و ایستادگی اش استوار تر شده بود. همان چند روز حضورش در هفت، باعث می شد به بهانه هایی سخت از هشت برای دیدنش با دوستان عازم شویم و سال گذشته نیز هنگامی که علی و فرزند را از رجایی شهر برای اعدام به ۲۴۰ اوین آوردند. در حالیکه در سلول انفرادی منتظر ساعت ۴ صبح نشسته بودند - و من در حال اعتصاب غذا با توانی کم می دانستم که آن ها را برای چه آورده اند، دستم کوتاه تر از همیشه بود- فرزند به من روحیه می داد که همه چیز خوب است و علی باز آرامشی بود در برابر همه ی سختی ها.

در همه ی روزهای آزادی ام با تماس های روحیه بخش فرزند و با صدای گرمش که مادرم را در روزهای انفرادی من تنها نمی گذاشت، دیدم که یک انسان اگر در بدترین شرایط هم باشد می تواند بزرگترین کارها را انجام دهد... و برادر بزرگم را کشتند. برادری کرد که او را عاشقانه دوست داشتم. برادر و معلم من. معلمی برای مقاومت و معلمی برای همه ی فرزندان ایران. آن روزها که الفبای ایستادگی در مقابل بدترین شکنجه ها و پرونده سازی ها را از او آموختم؛ آموختم که ایمان و اعتقاد انسان در برابر این مشکلات ارزشمندترین داشته است؛ آموختم می توان بارها در اتاق بازجویی و سلول های تنگ انفرادی جان را تسلیم کرد و عقیده را پاس داشت. او معلم من بود. معلمی که آموخت می توان همیشه لبخند زد و به همه ی انسان ها - فارغ از هر اختلاف و تفاوتی- انسانی نگریست.

حال او رفته است در حالی که حاضر نبود خداحافظی کند و می گفت فردا می بینمت. نگذاشت بیوسمش و در آغوش بگیرم و گفت فردا می بینمت. می دانم گام های استوارش را با گام های استوار دوستانش برداشته و به میدانگاه نزدیک شده. او بارها قول داده بود که نگذارد قوم پر کینه ی استبداد چهارپایه را از زیر پایش بکشند. او قول داده بود که خودش چهارپایه را خواهد زد. او نمی گذاشت دستان پلید استبداد جان او را بگیرد و من می دانم او به قولش عمل کرده است. من می دانم به مرگ هم لبخند زده است؛ لبخندی که فریاد برآورده اسطوره ای از میان ما رفته تا جاویدان شود.

او و دیگر باران بی گناهش رفتند و یادشان به نیکی برای همیشه ماند. او خوشنام رفت و معلمی جاودان شد. معلمی جاودان برای همیشه ی تاریخ ایستادگی و مقاومت. اسطوره ای برای امیدواری. نشانه ای برای همیشه ی روحیه بخشی به انسان های آزادی خواه.

او اینک نیست تا با هم از خاطرات خوش گذشته بگوئیم. آن هنگام که وزارت اطلاعات در برابر روحیه ی یک نسل زانو زد. وزارتی که عاجزانه لب به اعتراف گشود تا در بازگشت های بعد فرزند به ۲۰۹ بگوید که دیگر آن تابستان ۸۶ را در ۲۰۹ تکرار نکند. دیوارهای هواخوری را سنگ کرده بودند و آن صندوق پستی ما را برداشته بودند! گویا توانسته بودند پس از آن تابستان سرودهای دسته جمعی را سرکوب کنند اما فرزند باز هم لبخند زده بود تا بگوید تا همیشه ی همیشه ایستاده ایم.

... و اینک گروگان ها را برندن تا بگویند از ایستادگی چنین زندانیانی خسته شده اند. بگویند قدرت استبداد در برابر عزم و اراده ی فرزندان کردستان هیچ است. بگویند تحمل زنده بودن مظهر شکستشان را ندارند. فرزند می گفت که بازجویش گفته "شما به ریش ما وزارتی ها می خندید که الان در زندان درس می خوانید و می خواهید ازدواج کنید" این روحیه ی جنگندگی فرزند و علی و فرهاد بی نظیر بود. امروز در سوگ چند دوست نشسته ام که فقط چند "نفر" نبودند. فرزند که خود یک ملت بود، علی رفیع و بزرگ و فرهاد چون کوه قندیل استوار و سخت، فرزند یک ملت بود؛ اینگونه بود که در روزهای ناراحتی با توجه به دستور جدا ماندن از دیگر سیاسیون خبر حضور فرزند در اندرگاه هفت برایم امید بخش بود. همان چند ساعت به بهانه ی کتابخانه برای در کنار ملتی بودن کافی بود. فرزند اگرچه با امید به آینده از ما جدا شد و رفت اما دلخوری هایی هم داشت؛ از باند بازی هایی که هنوز برچیده نشده. از اینکه عده ای همه کس و همه چیز را می خواهند مصادره کنند. این روزها داشت پاداشتی می نوشت که عنوانش این بود: "من یک ایرانی هستم؛ من یک ایرانی کرد هستم" و می خواست بگوید که هر چند کرد بودن یعنی تحت ظلم و محرومیت اما از سویی قومی کردن مبارزه ی کرد ها نیز ظلم و محرومیتی دیگر است. او همه ی تلاشش را کرد تا نگاه حقوق بشری و نگاه انسانی در مساله ی کرد و اساس حقوق قومیت ها و اقلیت ها حاکم شود. او تا آخرین لحظات ناراحت و نگران بود از این که فارغ از اختلاف و تفاوت، نگاه حقوق بشری به مسائل و مشکلات مردم کرد صورت نگیرد. او فرزند ملت کرد بود و ولی قصه دگرگونه شد تا این بار او که خود یک ملت بود برای مردمش نگران باشد. او می رفت در حالی که دوست داشت کسی به او بگوید مطمئن باشید که آرمان هایش به سرانجام می رسد و درس هایش ثمربخش

بی سوادم، تا این که بهار نیز به جمع ما اضافه شد؛ و ما ۳ نفر شدیم، روزی درباره زن و جایگاه آن حرف می زدیم که شیرین شروع به سخن گفتن کرد بسیار جالب و زیبا سخن گفت، آگاهی های بسیاری درباره تاریخ و جایگاه زن می دانست، من و بهار با خنده گفتیم: ای ناقل تو تا حالا که می گفتی بی سواد، پس این همه چیز را از کجا می دانی، زود باش زود باش، باید خودت لو بدی، کدوم دانشگاه بودی؟

با آرامی و زیبایی همیشگی اش خندید و گفت: "اون دانشگاه را شما نمی شناسید ..."

تمام زندانیانی که با شیرین هم بند بودند، از خاطرات شیرین و خوبی هاش و منحصر به فرد بودن او می گفتند، کسی نبود از نام او به پاکی و زیبایی یاد نکند، در مرحله ی دیگر که او را به بند ۲۰۹ برگرداندند با این که نه من نه سیلوا او را ندیدیم، اما حضورش را لمس کردیم، هر چند سیلوا از حاج خانم ها تمنا کرد حتی برای ۱ ثانیه هم که شده اجازه ی دیدنش را بدهد، اما ندادند.

اما شیرین پیش از برگرداندنش به بند نسوان، در حیات بند، در میان لباس های شسته شده ی سیلوا بر روی طناب، صلیبی را که خود آن را درست کرده بود، به یادگار برای سیلوا بر جای گذاشت. او به سیلوا نشان داد در کشوری که اقلیت ها را نادیده می گیرند و در میان زندانیانی که زندانیان آن سیلوا و مهوش و فریبا را نجس می دانند و به عقایدشان بی حرمتی می کنند، او از میان سلول های آهنی و دیوارهای خاکستری هدیه ی از صلیب برای او به یادگار می آورد. راهتان پر رهرو باد ای فرشتگان کوهستان

برای او که یک ملت بود؛

یادنامه ای برای فرزند و علی و فرهاد / مجید توکلی



خبرگزاری هرانا - مجید توکلی، فعال دانشجویی در بند با نگاشتن نامه ای از زندان اوین، یاد و خاطره زندانیان عقیدتی اعدام شده، فرزند کمانگر، علی حیدریان و فرهاد وکیلی را گرمی داشته است، متن این نامه به نقل از خبرگزاری هرانا عینا در پی می آید.

اعلام کرده بودند که علی اعزام به ۲۰۹ است. تلفن های سالن آن ها قطع بود. رفتیم از سالن خود تماس بگیرم ولی تلفن های آنجا هم قطع بود. بالا که برگشتم فرزند گفت که اعلام کرده اند او هم اعزام به ۲۰۹ است (و دروغ بود و به ۲۴۰ منتقل شدند).

این اعزام عصر شنبه همه ی ما را نگران کرده بود؛ معمولا اعزام برای اعدام های سیاسی عصر شنبه بوده است. ناراحتی دیوانه کننده ای سراسر وجودمان را فرا گرفته بود ولی فرزند می گفت چیزی نیست و احتمالا چند سوال می خواهند بپرسند. او می دانست ولی مثل همیشه چنان پررویی بود که اصلا به روی خودش نمی آورد. باورکردنی نبود؛ تا چند دقیقه قبل با هم در کتابخانه بودیم. علی هم که و الیبال را نیمه کاره رها کرده بود و سر و رویش را شسته بود و داشت آماده می شد. خیلی سخت و دردناک بود؛ معمولا همین ساعت هر روز، علی پس از ورزش می آمد تا با هم فیزیک بخوانیم. می خواست یکی دو درس باقیمانده از دیپلمش را در خرداد امتحان دهد و برای کنکور خودش را آماده کند. با آن روحیه کسی باور نمی کرد که او حکم اعدام داشته باشد. اگر در مورد علی می پذیرفتند، فرزند به هیچ وجه قابل باور نبود. او هم برای امتحانات دانشگاه خودش را آماده می کرد. ماجرای نامزدی و ازدواجش هم بی نظیر بود. در مقابل این همه روحیه و انرژی آن دختری که ازدواج با یک اعدامی را می پذیرفت، احساس حقارت تمام وجودم را فرا می گیرد. این اولین باری نبود که این چنین دوستان را دیده بودم. تابستان ۸۶ و دیدار با دوستان در بند ۲۰۹ اوین. اولین کسی که بعد از روزهای سخت انفرادی دیدم فرهاد بود که از قندیل می گفت و نقاشی های پسر خردسالش و اراده عزمش، پشتوانه ای برای همه ی ما بود. بعد از چندی علی و فرزند را هم دیدم؛ علی که آرامش و متانتش آرامش بخش بود و فرزند که اسطوره ای بود در میان ما. ملتی بود به تنهایی و ایستاده. همیشه خندان و امید بخش در برابر همه ی سختی ها و در لحظه های سخت اشک و خون و بازجویی و احکام ناعادلانه ی دادگاه انقلاب... و باز او را دیدم در روزهای مکرر. آن هنگام که از بازداشتگاه خوفناک سندانج برای دومین بار فرزند به اوین

واکنش مهدی کروبی به اعدام های سیاسی اخیر

سحاح نیوز:

روز گذشته (دوشنبه) مهدی کروبی با حضور در منزل علی ملیحی عضو تحریریه روزنامه توقیف شده اعتمادملی و از اعضای زندانی شورای مرکزی سازمان ادوار تحکیم که حزب حامی او در انتخابات گذشته ریاست جمهوری بود، با خانواده وی دیدار و از آخرین وضعیت او در زندان اوین مطلع شد. در این دیدار پدر علی ملیحی با شرح چگونگی بازداشت فرزند خود توضیح داد که مأموران امنیتی به اشتباه برادر کوچکتر علی را در خیابان دستگیر و به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده و سپس با انتقال او به خانه، علی را بازداشت کردند. مهدی کروبی نیز ضمن ابراز تاسف از چنین برخوردهایی در جمهوری اسلامی گفت: «هیچگاه فکر نمی کردیم روزی به چنین موقعیتی برسیم و چنین رفتارهایی در این کشور عادی شود و با میراث امام و انقلاب چنین برخورد شود.»

به گزارش خبرنگار سحاح نیوز، کروبی همچنین درحاشیه این دیدار در پاسخ به پرسشی درباره اعدام فرزند کمانگر و چندتن دیگر گفت: «طبیعی است که ما از مرگ افراد و اعدام آنها متأثر می شویم و اصولاً مخالف رواج یافتن چنین برخوردهایی هستیم. اعدام این افراد در شرایطی صورت گرفته است که هیچکس از چندوچون پرونده آنها باخبر نیست و جرم آنها به دلیل علنی نبودن دادگاه و عدم رعایت آیین دادرسی و قانون، برای هیچکس محرز نشده است. سخنان وکلای اعدام شدگان و اینکه اعدام ها بدون اطلاع آنها صورت گرفته است نیز بسی متأسف کننده و نشان از آن دارد که عدالت نایاب است و رویه فعلی هیچ تناسبی با موازین شرعی و قضایی ندارد. چگونه می توان بدون ضابطه افرادی را اعدام کرد و نسبت به عواقب آن و دامن زده شدن به فضای بی اعتمادی بی تفاوت بود؟ مگر جان آدمیزاد چنین ارزان است که بتوان به راحتی و با کمترین وسواس قانونی و در بی خبری عمومی آن را ستاند؟ معلوم نیست آقایان خود را در چه جایگاهی می بینند که به راحتی و بدون در نظر گرفتن عاقبت کار چنین حکم می دهند. البته وقتی جان آدمیزاد چنان ارزان شود که عده ای را به صرف یک اعتراض مدنی در خیابان به گلوله ببندند چنین رفتارهای خارج از رویه ای نیز رواج می یابد.»

مهدی کروبی همچنین با انتقاد از چنین رویه ای در دستگاه قضایی گفت: «آقایان تکلیف پرونده کهریزک و تجاوزها را روشن نکرده اند و ابهامات آن پرونده ها را نزدوده اند که باری دیگر ابهامی دیگر می آفرینند و البته از کشورداری آقایان بیش از این نیز نباید انتظاری داشت وقتی اجنه در این مملکت به آقایان خبر می دهند که زلزله در راه است و وقتی که یکبار به دو روز را تعطیل اعلام می کنند و با این تعطیلی کشور را در یک تعطیلی ۵ روزه فرو می برند بی آنکه بفهمند این تصمیم چه ضررهایی می تواند برای اقتصاد خانواده ها داشته باشد. کشورداری آقایان چنین مختصاتی دارد و بنابراین شاید گمان می کنند که بدون رعایت قوانین حقوقی و آیین دادرسی و اطلاع وکیل می توان جوانانی را اعدام کرد.»

مهدی کروبی با این توضیح از شرایط حاکم بر کشور انتقاد کرد و گفت: «شرایط به آنجا رسیده است که مردم یک حرف می زنند و دولت و حکومت یعنی قوه مجریه و قوه قضاییه یک حرف دیگر می زنند. بی اعتمادی به نقطه اوج خود رسیده است و رفتارهای حکومت به گونه ای است که گسستی بی سابقه میان مردم و دولت به وجود آمده است. مسبب این بی اعتمادی نیز البته رواج دروغ و سخنان نسنجیده در کشور است آنچنانکه می بینیم چه ادعاهایی در باب مسائل هسته ای می کنند حال آنکه ما می دانیم این ادعاها چقدر بزرگ و غیرقابل باور است. والله که ما هیچگاه فکر نمی کردیم چنین سرنوشتی در این مملکت حاکم شود و آداب کشورداری به اینجا رسد که مردم به یکسو بروند و دولت به سوی دیگر.»

کروبی همچنین در پاسخ به پرسشی درباره سخنان غلامحسین الهام که میرحسین موسوی را محارب نامیده است، گفت: «از بلندگوی اسلامی که فقیه اش آقای الهام باشد باید چنین سخنانی گفته شود. باید گریست به حال اسلام که الهام و حواریون اش بلندگوی آن شده اند. البته همان طور که گفتیم وقتی اجنه سخنان کشورداری را به دست بگیرند نباید از رواج چنین سخنان بی مایه ای متعجب شد.»

خواهد بود. او می خواست همه بدانند که اگر قصه ی خشونت و محرومیت و ظلم در کردستان به پایان نرسد هم چنان بی گناهی چون خود او و دوستانش قربانی پرونده سازی ها و گروگان گیری ها می شوند. او می خواست همه بدانند اگر خشونتی هم در آن دیار است، خشونت آفرینی تنگ نظران و تمامیت خواهی قوم استبداد است.

آه، آه که چه پلید است استبداد که ترسید از اینکه فردا نتواند جنایت کند. ترسید از اینکه جنایت های تا امروزش ایستادگی فرزند ما را بیش تر کرده است. ترسید از لبخند و ایستادگی او و ترسید که تلفن ها را قطع کرد. ترسید که گرفتن مراسم و خواندن فاتحه و پخش حلوا و خرما را ممنوع کرد. ترسید که بارها ما را احضار کرد که پادی از او نکنیم؛ غافل از اینکه همه از آن ها گفتند و یادشان را گرمی داشتند. ترسید که حکومت نظامی راه انداختند. ترسید که مدام فریاد بلند کرده که تروریست ها را اعدام کرده و حال آنکه همه می دانند تروریستی در کار نبوده. می دانند که بمب و بمب گذاری در کار نبوده. می دانند که چگونه فرزند را در آن پرونده وارد کردند و به چه علت او را متهم کرده اند. ولی مرگ، او نیز پایان نبود؛ آغازی برای فهم این مسئله که دیگر استبداد نمی تواند فرزندان سرزمینمان را بی بها بر دار برد.

...و امروز باز به کتابخانه رفته. فرزند و علی نبودند. فرزند نبود تا از خاطرات گذشته و دوستانمان بگوئیم؛ امید و شادی را بیدار کنیم و به مشورت بنشینیم و چاره ای برای درد استبداد بیابیم. آینده ای روشن ترسیم کنیم و ترانه ای برای آزادی بخوانیم. علی نبود که در میان صفحات کتاب ها آرامش و روحیه را ورق بزنیم. اما یاد فرزند و علی و فرهاد مانده است. به فرزند قول داده ام گریه و شکوه نکنم که از استبداد جز بیداد انتظاری نیست. اما برادرم فرزند بدان که چون همه ی فرزندان این ملت عهدی بسته ام که راهش را فراموش نکنم.

مجید توکلی

زندانی اوین

۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹

در ایران پنج زندانی سیاسی اعدام شدند

حزب سبز های فرانسه محکوم میکند!



اخبار روز: حزب سبز های فرانسه اعدام زندانیان سیاسی در ایران را محکوم کرد. در اطلاعیه ی این حزب آمده است:

یک زن ۲۹ ساله بنام شیرین علم هولی و چهار فرد دیگر بنا مهیای کمانگر، وکیلی، اسلامیان و حیدریان که از فعالین مدنی بودند روز یکشنبه ۹ ماه مه توسط جمهوری اسلامی اعدام گردیدند. کمانگر که آموزگار، روزنامه نگار و فعال در انجمن زیست محیطی آهو بود از ژوئیه ۲۰۰۶ دستگیر وزیر شکنجه قرار داشت. باید یادآوری نمود که افراد اعدام شده کرد ایرانی بوده و یکسال پیش دو کرد دیگر نیز تیرباران شدند.

در واقع دنبال تقلب بزرگ در انتخابات و تظاهرات گسترده مردم رژیم سیاست سرکوب خود را تشدید نمود و تمام وسائل خود را بسیج کرد تا جنبش مقاومت را نابود سازد.

هم اکنون ۱۶ زندانی سیاسی دیگر و ۱۱ نفر از معترضین به تقلب انتخاباتی که در اسارت بسر میبرند توسط این رژیم ترور در معرض خطر اعدام قرار دارند. ما آگاهیم که مردم ایران پیکار خود را بر ای کسب حقوق دمکراتیک خود و علیه رژیم خامنه ای و احمدی نژاد و سیستم مذهبی ولایت فقیه ادامه میدهند. نظام استبدادی حاکم با قتل و شکنجه و تجاوز و اعدام میکوشد تا مقاومت مردم را درهم شکنند، ولی باین وجود مبارزه در راه آزادی و دمکراسی ادامه دارد.

حزب سبز های فرانسه نقض حقوق بشر و وحشیگری جمهوری اسلامی را محکوم کرده و قاطعانه از خواستهای دمکراتیک مردم ایران پشتیبانی مینماید.

زنده با آزادی!

حزب سبز های فرانسه

پاریس ۱۰ مه ۲۰۱۰

۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹



گزارش تصویری

تجمع اعتراضی فعالین سیاسی و مدنی کرد در اربیل عراق



برای فرزاد و یارانش

شیرکو بی کس - مترجم: شهاب الدین شیخی



شیرکو بی کس شاعر کبیر کرد در مراسم بزرگداشت شهیدان ۱۹ اردیبهشت در سلیمانی، کردستان عراق:

ترور و اعدام ... دو مدال و دو نشانه ی آشکار و تعریف شده ی امروز روشنفکران و جوانان کوردستان هستند.

همان نشان و مدالی که دیکتاتورها برای آخرین بار بر سینه ی قربانی های شان می زنند... آن ها بر این خیال باطل اند که شاید ما را به سکوت وادرا کنند و مارا بترسانند و ما را گامی به عقب برگردانند...

ما هم برای این که این نشان را از طرف دیگرش و از روی زیبایش بر گردنمان بیاویزیم با قلم نور تاریکی های آن ها را خاموش کنیم و بنویسیم:

نزد ما یا این گونه مرگ ها زندگی دوباره آغاز می شود و بر بالای این دارهای اعدام که شما افراشته اید، سر ما بلندتر و درخشنده تر می شود....

از این سو تروریست ها «سوران مامه همه» و «سردشت عثمان*».... از آن سو نیز تیرهای جمهوری اسلامی....

هر دوی آن ها در دوراهی مرگ و تاریکی به یکدیگر می رسند....

در حقیقت ما خود زندگی هستیم و جوانان مان آینده ای بی پایان اند...

خوب به من بگویید: از شرق تا به غرب.. از بالا تا پایین این سرزمین ها از قدیم الایام تا به امروز.. طناب های دار چه چیزی را توانسته اند در ما بکشند!؟

چه کاری توانسته اند با فریاد بلند مبارزه و آزادی مان بکنند...

طناب های دار توانسته اند «شاهو» را بترسانند!؟

توانسته اند دریاچه ی «وان» و «ارومیه» را خاموش کنند!؟

توانستا اند «پیر مگرون» را به زانو درآورند؟

آن چه تا به امروز طناب دار توانسته انجام بدهد

نتایج معکوس خواسته های عاملان آن بوده است:

کاروان مان طولانی تر ... و

صدایمان زلال تر و نیروها و ازدحاممان بزرگ تر شده است!..

طناب های دار ترسیده اند.... از کورد ترسیده اند..

طناب های دار بازنده های همیشگی اند و ما هنوز هستیم..

جمهوری اعدام اسلامی ایران

پیر- پیر شده است و

اما نیرو و جان ما هنوز گرم و آماده است

جمهوری اعدام اسلامی ایران

در سراسیبی ی خواری است و

اما، ما تازه داریم از قله های بلند

دست به سوی آفتاب دراز می کنیم و به مهمانی ی زمین اش می آوریم...

از همین امروز صبح... بزرگترین خیابان سنندج

به فرزاد کمانگر تغییر نام داد...

از همین امروز صبح.... بزرگترین پارک مهلباد به شیرین علم هولی تغییر نام داد

از سپیده ی امروز.... همه ی کودکانی که به دنیا آمدند نامشان را «فرهاد وکیلی» گذاشتند...

از اولین اشعه ی دم دمای بامداد امروز مهدی اسلامیان چون دریاچه ی وان نام اش جاوید شد

از سپیده ی امروز...

علی حیدریان

تاق بستان کرمانشاه است....

بفرمایید سنندج را اعدام کنید!؟

سر مهلباد را ببرید...

بفرمایید نگذارید کودکان ما به دنیا بیایند!؟

بفرمایید

نگذارید باران ببارد و نگذارید گیاه بروید و

نگذارید زمین زندگی کند!

من دیگر از امروز عاشق چشم های شیرین علم هولی هستم

از امروز تمام شعرهایم را

گل، ترانه و آوازی خواهم ساخت برای قامت شیرین علم هولی.... از امروز من

تاری از گیسوان او هستم....

از همین امروز

من ناخن انگشتان او هستم...

از حالا به بعد من دیگر همان جفت کفشی هستم

که او برای آخرین بار پوشید و با آن ها از طناب دار بالا رفت و

از حالا به بعد من الگوهای به جا مانده ی دست

شیرین علم هولی هستم....

جمهوری اعدام اسلامی

چه چیزی را به طناب دار نسپرد و اعدام نکرد؟

از رویا تا شعر و

از شعر تا زن و

از زن تا نان و

تا آب و تا گل و تا چشمه

جمهوری اعدام اسلامی

آن چه را هرگز هرگز نتوانست اعدام کند

آینده و آزادی است

شیرکو بی کس

۹/۵/۲۰۱۰

سلیمانی

* این دو، نام دو روزنامه نگاری است که در این یکی دو سال توسط تروریست ها در کوردستان عراق، متاسفانه ترور شده اند

ای جلا و نکت باد!

ای جلا و نکت باد!

بیانیه ی مادران عزادار در محکومیت اعدام های اخیر

متأسفانه با خبر شدیم که حکومت اسلامی پنج نفر از زندانیان سیاسی (شیرین علم‌هولی، فرزاد کمانگر، فرهاد وکیلی، علی حیدریان و مهدی اسلامیان) را که به اتهامات واهی و خارج از موازین قانونی و انسانی به اعدام محکوم کرده بود، مظلومانه و حتا بدون اطلاع وکلا و خانواده هایشان اعدام کرده است .

گرچه ما و بسیاری از آزاد اندیشان و آزادی خواهان جهان بر این نکته اذعان داریم که هر شخصی هر گونه جرمی را مرتکب شده باشد نمی توان خارج از موازین انسانی، قانون، تمدن و عرف، به محاکمه ی وی نشست و اعدام را که پایان دادن به زندگی انسانی به دست دیگر انسان هاست نوعی از کشتار و خونریزی می دانیم . اما سال هاست که حکومت اسلامی از راه های مختلفی دست به خشونت و اعدام و نسل کشی سیاسی زده و بر شمار مادران عزادار و خانواده های داغ دیده می افزاید . خانواده ها و مادران عزاداری که فرزندان شان هیچ جرمی مرتکب نشده اند جز این که آزادی و عدالت را فریاد زده اند و در برابر سانسور و اختناق قهرمانانه ایستاده اند و تن به ظمی که بر آن ها و جامعه و میهن شان رفته نداده اند .

ما مادران عزادار نفس هر گونه اعدام و به خصوص اعدام های اخیر را محکوم کرده و خواهان توقف اعدام و آزادی زندانیان سیاسی دیگر می باشیم . همین طور از تمام نهادهای بین المللی خواهانیم که حکومت ایران را به حذف حکم اعدام و برچیدن چوبه های دار و جوخه های تیرباران اش ملزم نموده تا از این پس شاهد کشتار و خونریزی و اعدام در کشور ایران نباشیم .

در پایان ضمن ابراز تأسف شدید از این واقعه ی دردناک که صرفا یک اقدام سیاسی برای ایجاد رعب و وحشت می باشد، به خانواده ها و مادران عزادار این پنج نفر تسلیت گفته و آرزوی محاکمه ی عاملان این جنایات را داریم ، همین طور خشونت طلبان رژیم را به نگرشی دوباره در مشی خونریزانه شان دعوت می کنیم که اگر نکنند مردم حتمن برای سرنوشت خودشان متمدانه تصمیم خواهند گرفت . به امید روزی که امید و نشاط و شادی تمام میهن مان را فرگیرد .

مادران عزادار
اردیبهشت 89

بترسید از روزی که فرزندان ما شما را محاکمه کنند!

خدیجه مقدم

دل می خواهد همه مردم بدانند که شیرین علم‌هولی را که دیروز 19 اردیبهشت 88 اعدام کردند، بی گناه بود . هر چند اعدام فرزاد کمانگر و دیگر فرزندان ملت ، هم ، دردی جانکاه، دردی وصف نشدنی در وجود باقی گذاشته ، آن هم معلمی چون فرزند که صمد بهرنگی زمانه خود بوده و در هفته معلم اعدامش کردند . ولی شیرین را از نزدیک شناخته بودمش . با هم ، هم سفره شدیم و هر روز در حیاط زندان ، همراه هم قدم زدیم ، درد دل کردیم ، بحث کردیم ، با هم آواز خواندیم ، خندیدیم ، گریه کردیم ، و به هم امید دادیم که دنیا اینچور نمی ماند ، دنیا تغییر خواهد کرد زندگی ما هم تغییر خواهد کرد . روزی اگر ما هم نباشیم مردم ستمدیده ، طعم عدالت و برابری و آزادی را خواهند چشید . و من به شیرین می گفتم : من هم اگر آن روز را نبینم ، تو خواهی دید . تو جوانی و راهی طولانی در پیش داری و حتمن آزادی را خواهی دید . حالا من زنده ام و جان شیرین را گرفته اند . چه طور دلشان آمد دختری به پاکی برگ گل را اعدام کنند . چطور توانستند تناب دار را بر گردن بلورین آن سمبل عشق و مهربانی بیاندازند . چطور او را قربانی کردند تا قدری بیشتر در قدرت باشند . دو سال نگاهش داشتند تا در شرایطی که احتیاج به زهر چشم گرفتن از مردم دارند قربانی اش کنند . می دانم الان در بند نسوان اوین همه عزادار اند و از هم سوال می کنند چرا بعد از دو سال زجر او را کشتند ؟ اگر مجازاتش اعدام بود چرا دو سال نگاهش داشتند .

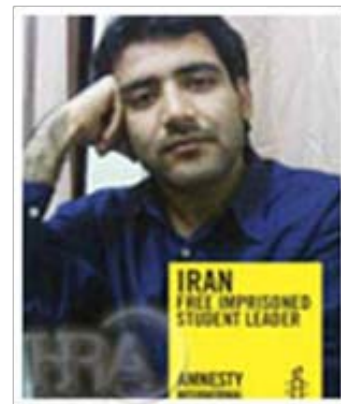
دل می خواهد مردمی که اخبار اعدام ضد انقلابیون را از رسانه های رسمی می شنوند باز زندگی این دختر کمی آشنا شوند و از خود بپرسند ضد انقلاب کیست !؟ محارب چه کسی است !

هیچ قدرتی ماندنی نیست اگر بود به حکومت جمهوری اسلامی نمی رسید ، حکومت ها می آیند و می روند و زور گویان و ستمگران و قاتلان بشریت ، خود را در تاریخ به ثبت می رسانند و این تکرار تکرار است و عجا که قدرتمندان درس نمی گیرند .

به اتهام دیدار نوروزی با مادر دکتر زهرا بنی یعقوب یکی دیگر از زنان

سازمان عفو بین الملل با چاپ و انتشار پوستر

خواستار آزادی مجید توکلی شد



خبرگزاری هرانا

سازمان عفو بین الملل ضمن چاپ پوستر و پست کارت تبلیغاتی منقش به تصویر مجید توکلی، با این دانشجوی زندانی اعلام همبستگی کرده است . به گزارش دانشجویان، سازمان عفو بین الملل در تاریخ 3 مه سال 2010 برای اعلام همبستگی با مجید توکلی یک پوستر طراحی کرده و بر روی وب سایت خود قرار داده است . در این پوستر تبلیغاتی از حامیان خود درخواست کرده تا با امضا و تأیید محتویات و مندرجات این پوستر، آنرا برای ریاست قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران پست کنند .

در این پوستر در توضیحی کوتاه آمده است:

"مجید توکلی، دانشجوی کشتی سازی، 24 ساله و یکی از رهبران دانشجویان ایران است که در تاریخ 7 دسامبر به هنگام خروج از دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران و پس آنکه مورد ضرب و شتم قرار گرفت بازداشت شد . تنها به این علت که در مراسم اعتراضی صلح آمیز سخنرانی کرده بود . این تظاهرات بخشی از اعتراضات به انتخابات مناقشه برانگیز ریاست جمهوری در سال گذشته بود . یک روز پس از بازداشت، تصاویر وی در حالی که پوششی زنانه بر سر داشت در وب سایت های حامی دولت منتشر شد، ظاهرا این اقدام به قصد تحقیر وی صورت پذیرفته بود .

در پی آن صدها نفر از مردان ایرانی در همبستگی با مجید عکس های خود را در حالی که پوشش زنانه بر سر کرده بودند بر روی سایت های اینترنتی منتشر ساختند . مجید متعاقبا به اتهام توهین به مقامات، فعالیت تبلیغی علیه نظام و تجمع و تباہی به قصد برهم زدن امنیت ملی به هشت سال و شش ماه حبس محکوم شد . او یک زندانی سیاسی است .

ده ها تن از دانشجویان در مراسم 16 آذرماه، که در سراسر کشور بر پا گردید، بازداشت شدند . بعضی آزاد شده ولی تعداد نامعلومی از ایشان کماکان در بازداشت به سر می برند و به زندان محکوم گردیده اند .

در بخش دیگری از این پوستر نامه ای خطاب به ریاست قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران آمده است . سازمان عفو بین الملل اقدام به چاپ و انتشار این پست کارت نموده و از حامیان خود خواسته است تا با امضا این پست کارت آنرا به دفتر ریاست قوه قضائیه ارسال نمایند .

ترجمه این نامه خطاب به لاریجانی به شرح زیر است:

"عالی جناب...

من عمیقاً متأسف و نگرانم از اینکه مجید توکلی، زندانی سیاسی، تنها به علت فعالیت مسالمت جویانه خود به منظور استیفای حق آزادی بیان و گردهم آبی مسالمت آمیز در زندان نگهداری می شود . من از شما می خواهم تا آزادی سریع و بدون قید و شرط او را تضمین نمایید، و دستور دهید تا گزارشات موجود مبنی بر شکنجه وی در زمان بازداشت اش مورد تحقیق بی طرفانه و عادلانه قرار گیرد . همچنین بنا بر تعهد دولت جمهوری اسلامی ایران به ماده 21 کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، از شما می خواهم تا به معترضین حق تظاهرات و گردهم آبی مسالمت آمیز اعطا شود ."

اسلامیان و علی حیدریان اعتصاب غذا کردند. دانشجویان معترض ظروف غذای خود را به نشانه نافرمانی مدنی دست نخورده بر روی میزهای سلف می گذاشتند و یا در محوطه خارج از سلف می گذاشتند.

این اعتراض مدنی دانشجویان عکس العمل حراسه در پی داشت به گونه ای که عوامل حراست مستقیماً وارد عمل شده و اقدام به جمع آوری این ظروف غذا می کردند.

گفتنی است در پی اعدام کمانگر و 4 تن دیگر و از ترس بروز اعتراضات دانشجویان، فضای امنیتی بسیار شدیدی بر فضای دانشگاه حاکم شده است. به گونه ای که برخی از فعالین تا این لحظه از جانب نیروهای ناشناس خارج از دانشگاه و طی تماس های تلفنی تهدید به بازداشت شده اند.

ارسلان ابدی به 9 سال و شش ماه حبس تعزیری محکوم شد

خبرگزاری هرانا - ارسلان ابدی، دانشجوی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین به 9 سال و نیم حبس تعزیری محکوم شد.

به گزارش دانشجویان قزوین، ارسلان ابدی دانشجوی مقطع کارشناسی مهندسی عمران دانشگاه بین المللی قزوین در دادگاه بدوی از سوی قاضی صلواتی به 9 سال و نیم حبس تعزیری محکوم شد. این فعال دانشجویی در روز عاشورا پیش از بروز هر نوع درگیری و حتی شکل گرفتن تجمع دستگیر شده و همچنان در زندان اوین بسر می برد. مأموران امنیتی با تهدید خانواده ی وی آنان را وادار به سکوت نموده اند تا آنجا که 2 ماه پس از از دستگیری همچنان از حق داشتن وکیل و تماس تلفنی و دیدار با خانواده ی خود محروم بود.

گفتنی است مدتی پس از بازداشت وی مأموران به خانه ی شخصی نامزد او در قزوین یورش برده و وسایل شخصی اش را ضبط کردند و نامزد وی مدت 17 روز بدون هیچ گونه تفهیم اتهامی در زندان اوین بسر برد و تحت بازجویی و شکنجه های روانی برای اعتراف و تک نویسی علیه دوستان صمیمی و هم دانشگاهیانش قرار گرفت. همچنین 2 خواهر ارسلان نیز بازداشت و از آنان به عنوان اهرمی برای فشار روانی بر وی استفاده می شد تا آنجا که هر نوع امتناع از پذیرش اتهامات دروغین با برخورد سخت بازجویان و تهدید آنان به تجاوز و هتک حرمت نامزد و خواهران وی همراه می شد.

پس از فشارها و شکنجه های فراوان جسمی و روحی پرونده این دانشجو به شعبه 15 دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی ارسال و دادگاه وی در اسفندماه تشکیل شد. در کیفرخواست این دانشجو ابتدا اتهام محاربه مطرح شده بود که پس از اعتراض از کیفرخواست حذف شد. نهایتاً طبق اخبار رسیده از بند 350 اوین حکم بدوی 5/9 سال حبس تعزیری صادر و به این دانشجو ابلاغ شده است.

احضار، بازجویی و تهدید دانشجویان معترض به احمدی نژاد

خبرگزاری هرانا - دست کم 20 تن از دانشجویان دانشگاه تهران به اداره پیگیری وزارت اطلاعات احضار و بازجویی شدند. بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، در پی ورود غیر منتظره محمود احمدی نژاد به دانشگاه تهران در آستانه روز معلم و اعتراضات صورت گرفته از سوی دانشجویان معترض دست کم 20 تن از دانشجویان دانشگاه تهران به اداره پیگیری وزارت اطلاعات احضار و بازجویی شدند.

همچنین به دلیل امتناع برخی از دانشجویان در مراجعه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات آدرس و نام و مشخصات این افراد از سوی حراست دانشگاه در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفته است.

از سوی دیگر شنیده ها حاکی است برخی از دانشجویان معترض نیز که به تازگی در امتحان کارشناسی ارشد شرکت کرده اند از سوی سازمان سنجش احضار و تهدید شدند.

لازم به ذکر است در پی اعدامهای صورت گرفته در 19 اردیبهشت ماه برخی از دانشجویان کرد دانشگاه تهران نیز به کمیته انضباطی دانشگاه احضار و تهدید شدند.



بیگناهی که در زندان همدان کشته شده، همراه دوستانم به صورتی غیر قانونی و غیر انسانی در ایام نوروز سال گذشته بازداشت و به زندان اوین منتقل شدیم. چه من و محبوبه کرمی عزیز که 15 روز تعطیلات نورزمان را در بند نسوان اوین گذرانیدیم و چه سایر دوستان که بعد از سه روز آزاد شدند همه و همه شیفته دخترتری کرد شدیم که با حجب و حیای کردی به دیدن ما آمده بود. مهربانی از سر و صورت و بند بند انگشتان این دختر می بارید. روزهای بعد که با هم همصحبت شدیم فهمیدم که او هم مثل هزاران زن کرد دیگر قربانی جامعه سنتی مردسالار و فقر و تبعیض جنسیتی و قومیتی شده است ولی هرگز فکر نمی کردم او را اعدام کنند. کافی بود یک قاضی عادل به حرفهای او گوش دهد تا بفهمد که شیرین نباید اعدام شود فقر و تبعیض باید اعدام شود. شیرین مستحق یک زندگی سالم و شاد بود مثل میلیونها نفر دیگر.

برای آقای جعفری دولت آبادی، دادستان تهران که تحقیقی در مورد قتل های ناموسی در خوزستان کرده بود و از دختران بیگناه در حرف دفاع کرده بود، نامه ای سرگشاده نوشتم که این دختر را در یابید اگر واقعاً به گفته های خود اعتقاد دارید ملاقاتی با شیرین داشته باشید و تا دیر نشده از قتل سازمان یافته شیرین جلوگیری کنید ولی دریغ از ذره ای توجه.

شیرین خود خوب گفته بود، او را گروگان گرفته بودند و می بینیم که چطور در زمانی حساب شده، قربانی اش کردند.

شیرین آزارش به کسی نرسیده بود، به کسی ظلم نکرده بود، حق کسی را پایمال نکرده بود، کسی را نکشته بود او به صورت غیر قانونی از مرز خارج شده بود که باید طبق قانون هزینه اش را می پرداخت. برخی از دختران کرد برای فرار از زندگی رفت بارشان و به اصطلاح، برای تغییر زندگی شان به تهران فرار نمی کنند تا به جمع دختران خیابانی به پیوندند، آنان به کردستان عراق فرار می کنند تا کنار کسانی که می خواهند شرایط زندگی کردها را تغییر دهند مبارزه کنند. چه راه آنان را قبول داشته باشیم و چه نداشته باشیم اینان فرزندان ما هستند. ما در برابر آنان مسئولیم که نگذاریم به مبارزات خشونت آمیز کشانده شوند.

شیرین در خانواده ای روستایی و فقیر با 13 فرزند زندگی و به عنوان دختر بزرگ خانواده، از برادران و خواهران کوچکتر خود نگهداری می کرده و به جای مدرسه رفتن و درس خواندن و بازی کردن، در جوانی، پیر و خسته شده بود و در آستانه یک ازدواج اجباری قبیله ای، با دختر همسایه به کردستان عراق فرار می کند. او جز خانه خودشان در روستا و جمع همشهری هایش در کردستان عراق و زندان جایی دیگر را ندیده بود و هیچ تجربه ای از یک زندگی ساده و سالم نداشت. او در شرایط سخت زندان، کلاس های آموزشی و هنری مرکز فرهنگی بند نسوان را سریع پشت سر گذاشته و هنرمندی خلاق شده بود. او زندگی را دوست داشت و می خواست زندگی کند.

به آقای دادستان نوشتم که کشتن دخترتی که دو بار دست به خودکشی زده، هنر نیست زندگی بخشیدن به او هنر است ولی کو، گوش شنوای درد مردم؟

شیرین مرتکب عملی خلاف قانون شده بود، باید محاکمه ای عادلانه می شد. این قبول. ولی آیا شکنجه قانونی است که شیرین را ماهها در زندان اوین آقایان شکنجه کردند؟ انگشتان پای شیرین بعد از دو سال هنوز سیاه سیاه بود و من نمی توانستم به آنها نگاه کنم. آیا تجاوز به دختران و پسران در زندان قانونی است؟ آیا قبل از اجرای حکم اعدام، خانواده محکوم و وکیل قانونی آنها نباید از اجرای حکم اطلاع داشته باشند؟ آیا دروغ و تهدید و فریب قانونی است که، نه تنها در بازپرسی و دادگاه و زندان بلکه، مسئولان رده بالای حکومتی هم، هر روز از صدای و سیمای غیر ملی به خورد مردم، می دهند؟

آیا این حکومت اسلامی است؟ با این همه دروغ و دزدی و فساد و بیکاری و فقر و تبعیض و نکیت و فلاکت و شکاف طبقاتی وحشتناک؟ که هر کس با حکومت شما بجنگد؟ محارب شناخته شود؟ محارب شما باشید! نه فرزندان ما! بترسید از آن روزی که فرزندان ما شما را محاکمه و مجازات کنند

دانشجویان دانشگاه کردستان در اعتراض به اعدام غیرانسانی 5 زندانی سیاسی اعتصاب غذا کردند

خبرگزاری هرانا -

امروز دانشجویان دانشگاه کردستان با شکل دادن یک حرکت اعتراضی و اعتصاب غذای عمومی نسبت به اجرای احکام اعدام فرزند کانگر و 4 فعال کرد دیگر اعتراض کردند.

به گزارش دانشجویان قزوین، امروز دانشجویان دانشگاه کردستان در اعتراض به اعدام های غیرانسانی فرزند کمانگر، شیرین علم هولی، فرهاد وکیلی، مهدی

گزارشی از آکسیون اعتراضی در اسلو

کمیته نروژی-ایرانی حمایت از مبارزات مردم ایران (نروژ): در پی دعوت به آکسیون اعتراضی از سوی کمیته نروژی-ایرانی حمایت از مبارزات مردم ایران، تعدادی از ایرانیان مقیم اسلو ساعت 10 صبح در مقابل درب سفارت جمهوری اسلامی تجمع نمودند و با سر دادن شعار علیه رژیم اسلامی قصد وارد شدن به داخل ساختمان سفارت و نصب تصاویر جانباختگان روز یکشنبه (فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان) را به در و دیوارهای داخل سفارت را داشتند.

این افراد ابتدا به حالت عادی به قسمت کنسولگری مراجعه نمودند تا بلکه سفارتی ها درب را به روی آنها بکشایند و به داخل هجوم ببرند. تعدادی دیگری به درب دوم ساختمان رفتند، ولی آنجا هم در را باز نکردند. به همین خاطر ایرانیان در مقابل دو درب ساختمان شروع به شعار دادند کردند و عکس جانباختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی را به درب های ورودی ساختمان سفارت را نصب کردند.

کارکنان سفارت مجبور شدند که سفارت را تعطیل کنند و از پلیس کمک اضطراری بخواهند.

پلیس بلافاصله خود را به محل سفارت رساند و با استفاده از زور معترضین ایرانی را از مقابل درب ورودی سفارت دور کرد.

و عکسی های نصب شده را از دیوار پائین آوردند. معترضین به این اقدام پلیس اعتراض نمودند و به آنها گفتند، عمل پلیس نروژ که نقش پادو و حامی دولت جمهوری اسلامی را به عهده دارد، بسیار شرم آور است. پلیس تظاهر کنندگان را متفرق نمود و اسامی و آدرس همه آنها را ثبت نمودند و اعلام شد که تا 12 شب روز دوشنبه، هیچکدام از آنها اجازه ندارند در منطقه ای که سفارت مستقر شده است، تردد نمایند.

خبر این آکسیون در چندین رادیو رسمی نروژ منعکس شد.

به خانواده پنج زندانی سیاسی اعدام شده به

ویژه فرزند عزیزم

خبر کوتاه، اما دردناک و باور نکردنی بود. این خبر کوتاه به وسعت جهان بود. همه رسانه های عمومی این خبر کوتاه را به گوشه و کنار جهان مخابره کردند. در این خبر هولناک آمده بود که در روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه در قتلگاه اوین ۵ زندانی سیاسی، ۵ انسان آزادیخواه و مبارز به اسامی "فرزاد کمانگر، شیرین علم هولی، فرهاد وکیلی، علی حیدری و مهدی اسلامیان" به جرم داشتن فکر و عقیده خلاف جنایتکاران اسلامی حاکم بر ایران به جوخه اعدام سپرده شدند. حاکمان اسلامی این ۵ مبارز راه آزادی را اعدام کردند تا خود زنده بمانند. من ۴ تن از این عزیزان را ندیده ام و نمی شناختم. اما احساس عجیبی نسبت به آنان بعد از خبر جانباختن شان به من دست داد. فکر می کنم سالها با آنان، با رنج و آزارشان، با زندان، با شکنجه و بی خوابی و سرانجام در واپسین لحظات جانباختن شان، قلبم با قلب آنان می تپید و همراه آنان آخرین نفس های زندگیم را می کشیدم.

اما در این میان یک استثنا وجود داشت، آنهم وضعیت ویژه ای است که نسبت به فرزند کمانگر عزیزم داشتم و دارم. فرزند را از کودکی می شناختم. از بستگان نزدیک بود. هر چند سال ها از من کوچکتر و کم سن و سال تر بود، اما از همان کودکی انسانی تیزهوش، دوست داشتی و عمیقاً انساندوست بود. زمانی که همراه با همسر جانباخته ام "صدیق کمانگر" و چندین تن دیگر از اقوام نزدیک در بخش علنی تشکیلات و پیشمرگان کومه له به فعالیت و مبارزه پرداختیم و از خانه و کاشانه خود آواره شدیم، خانواده فرزند بویژه مادر جسور و همیشه مهربانش (دایه سلطنه) برای من و فرزندانم پشت و پناه بود. روزها و شب ها در منزل فقیرانه آنان ماندیم و از ما حمایت کرد. فرزند در دامن چنین مادر مهربان و شجاعی بزرگ شده بود. زمانی که فرزند، بزرگ و معلم و کوشنده راه خدمت به مردم ستمدیده کردستان شد، امید و آرزوهای زیادی را در مغز کنجکاو و در چشمان تیزهوش او می دیدم.

خبر دستگیری فرزند در مرداد ۱۳۸۵ به شدت مرا نگران و مضطرب ساخت. خبر صدور حکم اعدام او به اتهامات واهی و ناکرده، بر کوه غم عزیزان از دست رفته ام افزود و بسیار به او فکر می کردم. همیشه از شنیدن خبر مرگش وحشت داشتم. اما نامه های شجاعانه اش از زندان که جلا و زندانبان را به

چالش می کشید، علیرغم نگرانی از سرنوشت و آینده تیره و تارش، همیشه برایم روحیه بخش و قوت قلب بود. فرزند دیگر آن فرزند کوچک نبود، بلکه اسمی به پهنای کردستان، ایران و حتی جهان بود. او دیگر تنها معلم دانش آموزان روستاهای دور دست کردستان و یار زحمتکشانش زجر دیده نبود، او دیگر تنها "شاگرد صمد بهرنگی و عزتی و عاشق ماهی سیاه کوچولو و پیوستن به اقیانوس نبود"، خودش صمد بود، اقیانوس بود، معلم از درون زندان جهل و تاریک اندیشی و شمع فروزانی بود که در آسمان بی ستاره این آب و خاک استبداد زده بر تارک همه می درخشید.

از یک سو شادی و افتخار به چنین انسان والایی و از سوی دیگر نگرانی و وحشت از آینده ای که نه در دست خودش، بلکه در دست جلا دانی بود که دهها و بلکه صدها فرزند دیگر را به جوخه اعدام سپردند تا خود زنده بمانند، کابوسی بود که همیشه همراه بود. سرانجام و متأسفانه شادی و امید به دیدار فرزند عزیز، جای خود را به غم و اندوه بزرگ و جانگناه داد. مرگ باور نکردنی او را شنیدیم در سوگش ساعت ها تنها گریستم و گریستم. باید بگویم که عزیزان زیادی را در نبرد علیه جمهوری جنایتکار اسلامی و در راه رهایی بشریت از دست داده ام. فرزند دوازدهمین و کوچکترین آنان بود که مرگش سنگین تر از کوه "شاهو" بر شانه های سنگینی می کند. اما قامتش، استقامت و پایداریش، محکم تر از کوه "شاهو"، نه تنها در قلب من، بلکه در دل شاگردانش، در دل مردم آزادیخواه کردستان و ایران و در دل میلیون ها انسانی که در سراسر جهان از شنیدن خبر مرگش سوگوار شده اند، بر جای خواهد ماند.

در پایان این غمناک، تسلیت و ابراز همدردی عمیق خود را با خانواده و بستگان ۵ زندانی سیاسی جانباخته روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه در زندان اوین ابراز می دارم و خود را در غم و اندوه آنان شریک می دانم. از راه دور دستان مهربان دایه سلطنه عزیز را که همیشه عکس فرزند گرامی را در سینه اش می فشرد، می بوسم و برایش امید صبر و تحمل این غم جانگناه را همراه با دیگر اعضای خانواده دارم.

دایه سلطنه عزیز!

فرزند اکنون دیگر تنها فرزند تو نیست، بلکه هزاران مادر و خواهر دیگر نیز عکس او را همچون گردنبنده محبت و دوستی بر گردن های خود خواهند آویخت و بادش را برای همیشه جاودانه نگاه خواهند داشت.

باد فرزند عزیزم و بارانش برای همیشه گرامی باد

اختر کمانگر _ استکهلم _ ۲۰/۵/۲۰۱۰

تظاهرات در بلژیک: ما مرگ و اعدام را به چالش می کشیم

تصمیم گرفته ایم در یکی از خیابانهای اصلی بروکسل در کنار «مجسمه های سکوت»، از آثار هنرمندان مکزیکی که یک ماه مهمان شهر بروکسل هستند، در روز جمعه از ساعت ۶ بعد از ظهر گرد هم آئیم و مخالفت با مجازات اعدام و همچنین اعتراض به اعدامهای اخیر را ابراز داریم. ما تصمیم گرفته ایم شهروندان بلژیکی را مخاطب قرار داده و آنها را از فجایعی که در ایران می گذرد مطلع کنیم. تصمیم گرفته ایم دیگر گون و متفاوت از قبل شیوه اعتراضی خود را دیگر گون کنیم. ما همه دوستان را به این همایش سکوت دعوت می کنیم تا پیش درآمدی باشد به حرکت اعتراضی ۲۲ خرداد که از هم اکنون با هماهنگی ایرانیان سراسر جهان در تدارک آن هستیم. قرار ما جمعه ۱۴ ماه مه از ساعت ۱۸ تا ۲۰

آدرس:

avenue de la Toison d'Or en face de hotel Hilton

اتحاد برای ایران - بلژیک



تجمع معترضان ایرانی به قتل عام زندانیان سیاسی مقابل دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی در واشنگتن



خبرگزاری هرانا -

ده ها تن از فعالان حقوق بشر و معترضان ایرانی به اعدام ۵ زندانی سیاسی، در مقابل دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی در شهر واشنگتن آمریکا تجمعی اعتراضی برپا کردند.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، ده ها تن از فعالان حقوق بشر و معترضان ایرانی به اعدام ۵ زندانی سیاسی به نام های فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، مهدی اسلامیان و شیرین علم هولی که نوزدهم اردیبهشت در زندان اوین اعدام شدند، در شهر واشنگتن آمریکا در مقابل دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی، به دعوت شاخه آمریکا مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، تجمعی اعتراضی برگزار کردند.

در این تجمع که از ساعت ۴ الی ۶ عصر روز گذشته مورخ ۲۰ اردیبهشت ماه برگزار شد، حاضران پس از شنیدن شرحی از وضعیت، سابق و روند قضایی و چگونگی اجرای احکام اعدام این زندانیان عقیدتی با سر دادن شعارهایی ضمن انزجار از اقدام دولت ایران در اعدام این زندانیان خواستار آزادی و نجات سایر زندانیان سیاسی خصوصاً زندانیان محکوم به مرگ و هم چنین پایان دادن به کم توجهی نسبت به وضعیت حقوق بشر در ایران از سوی جامعه ی بین الملل شدند.

در ادامه نامه ای از فرزند کمانگر از سوی مجریان برنامه قرائت شد و همینطور تعداد دیگری از نامه های این معلم به قتل رسیده در بین حضار توزیع شد. برنامه اعتراضی مذکور با سخنرانی و سپس سردادن شعار ادامه یافت و نهایتاً در ساعت ۱۸ با قرائت قطعنامه پایان یافت. متن قطعنامه ی پایانی تجمع، ویدیو و تصاویر آن در پی می آید:

ما مدافعان حقوق بشر و شرکت کنندگان در این تجمع ضمن غیرانسانی دانستن نفس حکم غیرانسانی اعدام:

- ۱- دستگیری و محاکمه زندانیان سیاسی در ایران و مخصوصاً ۵ زندانی به قتل رسیده اخیر را مغایر با قوانین و معاهدات حقوق بشری دانسته و از این اقدام جنایتکارانه ابراز انزجار کرده و آن را شدیداً محکوم میکنیم.
 - ۲- ما معتقدیم دولت ایران برای دستیابی به منافع سیاسی خود با قربانی کردن عدالت و انسان هایی که هرگز امکان دفاع از خود را نیافتند به ترویج خشونت در ایران در آستانه سالگرد انتخابات و به خصوص در منطقه ی کردستان دامن می زند.
 - ۳- ما خواستار تحت پیگیری قرار دادن عوامل این جنایت از سوی دادگاه های بین المللی تحت عنوان جنایت علیه بشریت هستیم.
 - ۴- ما تاکید می کنیم که جامعه بین الملل باید به وضعیت حقوق بشر در ایران توجه جدی تر کند و از مامشات با دولت ایران بعنوان یکی از بزرگترین ناقضان حقوق بشر با محکومیت ۲۶ بار در سازمان ملل پایان دهد.
 - ۵- ما نسبت به حفظ جان سایر زندانیان سیاسی و مخصوصاً زندانیان سیاسی محکوم به اعدام در ایران هشدار می دهیم و دولت ایران را مسئول مستقیم جان آنان می دانیم.
- یاد فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، مهدی اسلامیان و شیرین علم هولی گرامی باد.

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

گزارش تصویری در صفحه ی ۱۹

بیانیه ی معلمان کامیاران به مناسبت اعدام جانگداز معلم شهید فرزاد کمانگر

خبرگزاری هرانا:

معلمان کامیاران با صدور بیانیه ای ضمن ابراز تاسف از اعدام فرزند کمانگر، برای شرکت در اعتصاب پنج شنبه، ۲۳ اردیبهشت ماه اعلام آمادگی نمودند.

به نام جانباختگان راه آزادی
مردم آزدیخواه و معلمان راستین دسراسر ایران و کردستان

ما معلمان کامیاران در نهایت افتخار به همکار بودن با معلمی انسان دوست و آزاداندیش و راستین همچون ((شهیدفرزادکمانگر)) ضمن اعلام انزجار و نفرت از اعدام بی گناهیانه این معلم شهید از صمیم قلب به خانواده ی ایشان و جامعه فرهنگیان سراسر ایران بخصوص کردستان تسلیت عرض نموده و خود را صاحب عزای این معلم شهید می دانیم. ما معلمان کامیاران هیچ گاه تلاش ها و زحمات اثرگذار این همکار شهید خود را فراموش نخواهیم نمود. و یاد و خاطره او در قلب هایمان جای داشته و خواهد داشت. و آرمانهای انسان دوستانه و عاشقانه این شهید سرلوحه ی کار و پیشه ی ما خواهد بود. ما هرگز شیوه ی معلم بودن او را فراموش نخواهیم نمود و هر روز و هر سال به دانش آموزان ما مانده ی او و انسان و انسانیت و گذشت و فداکاری و تحمل رنج و مرارت بسیار وی برای آزادی خواهیم گفت.

خواهیم گفت: که در دور افتاده ترین روستاها با چه انگیزه ای به محروم ترین دانش آموزان این مرز و بوم درس ایثار و از خود گذشتگی میداد و چگونه در چندین روستا برای دانش آموزان و جوانان کتابخانه تاسیس نمود. و خواهیم نوشت روی تخته ی کلاس هایمان که فرزند حقوق ناچیزش را به دانش آموزان بی بضاعت می داد که بی کفش و بی دفتر نباشند. فریاد خواهیم زد که فرزند با چه خون دلی سعی در راه اندازی انجمن صنفی معلمان کامیاران نمود. و با چه همتی نشریه ی ماندگار ((رویان)) را به راه انداخت و هرگز حسادت و طعنه باعث نشد از تاسیس انجمن سبز ((آسک)) دلسرد شود. آیا ما معلمان میتوانیم قرائت آنتشین بیانیه اولین تحصن معلمان کامیاران را توسط این شهید از یاد ببریم. آیامعلمان کامیاران افشاگریهای صریح و صادقانه ی فرزند را در مورد تعاونی مسکن و فروشگاه فرهنگیان و دهها کار تاثیر گذار و ماندگار را از یاد خواهند برد؟

آیادانش آموزان فرزند که به همت وی خواندن و نوشتن به زبان مادری را آموختند او را می توانند فراموش کنند؟

فرزند تا زمانی که در میان ما بود یکپارچه شور و عشق و حماسه ساز بود برای مردم و معلمان کامیاران که تاریک اندیشان به خیال خویش با زندانی نمودن وی معلمان کامیاران دیگر صدایی نخواهند داشت. اما غافل از اینکه فرزند در زندان به صدای معلمان و تمامی انسانهای آزدیخواه ایران و جهان تبدیل می شود. و با خلق نامه های ماندگار خویش خود و معلمان کامیاران را جهانی می نماید. ما معلمان کامیاران به پاس قدردانی از این معلم شهید روز ۱۹ اردیبهشت را به نام روز معلم نامگذاری می نماییم. همچنین یکدل و یک صدا از تمامی معلمان ایران و کردستان میخواهیم که همگام با سایر اقشار مختلف جامعه کلاس های خود را در روز پنج شنبه ۲۳/۲/۸۹ تعطیل نموده و به اعتصاب سراسری بپیوندند. زنده باد یاد و خاطره معلم شهید فرزاد کمانگر و شهیدان "شیرین علم هولی- علی حیدریان- فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان"

۸۹/۲۱/۲

معلمان کامیاران



۶ نامه از فرزاد کمانگر آموزگار اعدام شده کرد

۱

نامه ی فرزاد کمانگر به دانش آموزانش

بچه ها سلام،

دلدم برای همه شما تنگ شده، اینجا شب و روز با خیال و خاطرات شیرینتان شعر زندگی میسرایم، هر روز به جای شما به خورشید روزبخیر میگویم، از لای این دیوارهای بلند با شما بیدار میشوم، با شما میخندم و با شما میخوابم. گاهی «چیزی شبیه دلتنگی» همه وجودم را میگیرد.

کاش میشد مانند گذشته خسته از بازدید که آن را گردش علمی مینامیدیم، و خسته از همه هیاهوها، گرد و غبار خستگیهایمان را همراه زلالی چشمه روستا به دست فراموشی میسپردیم، کاش میشد مثل گذشته گوشمان را به «صدای پای آب» و تتمان را به نوازش گل و گیاه میسپردیم و همراه با سمفونی زیبایی طبیعت، کلاس درسمان را تشکیل میدادیم و کتاب ریاضی را با همه مجهولات، زیر سنگی میگذاشتیم چون وقتی بابا نانی برای تقسیم کردن در سفره ندارد چه فرقی میکند، پی سه ممیز چهارده باشد یا صد ممیز چهارده، درس علوم را با همه تغییرات شیمیایی و فیزیکی دنیا به کناری میگذاشتیم و به امید تغییری از جنس «عشق و معجزه» لکه های ابر را در آسمان همراه با نسیم بدرقه میکردیم و منتظر تغییری میماندیم که کورس- همان همکلاسی پرشورتان- را از سر کلاس راهی کارگری نکند و در نوجوانی از بلندای ساختمان به دنبال نان برای همیشه سقوط ننماید و ترکمان نکند، منتظر تغییری که برای عید نوروز یک جفت کفش نو و یک دست لباس خوب و یک سفره پر از نقل و شیرینی برای همه به همراه داشته باشد.

کاش میشد دوباره و دزدکی دور از چشمان ناظم اخموی مدرسه الفبای کردیمان را دوره میکردیم و برای هم با زبان مادری شعر می سرودیم و آواز میخواندیم و بعد دست در دست هم میرقصیدیم و میرقصیدیم و میرقصیدیم. کاش میشد باز در بین پسران کلاس اولی همان دروازه بان میشدم و شما در رویای رونالدو شدن به آقا معلماتان گل میزدید و همدیگر را در آغوش میکشیدید، اما افسوس نمیدانید که در سرزمین ما رویاها و آرزوها قیل از قاب عکسمان غبار فراموشی به خود میگیرد، کاش میشد باز پای ثابت حلقه «عمو زنجیرباف» دختران کلاس اول میشدم، همان دخترانی که میدانم سالها بعد در گوشه دفتر خاطر اتان دزدکی مینویسید کاش دختر به دنیا نمیامدید.

میدانم بزرگ شده اید، شوهر میکنید ولی برای من همان فرشتگان پاک و بی الایشی هستید که هنوز «جای بوسه اهورا مزدا» بین چشمان زیبایانتان دیده میشود، راستی چه کسی میداند اگر شما فرشتگان زاده رنج و فقر نبودید، کاغذ به دست برای کمپین زنان امضاء جمع نمیگردید و یا اگر در این گوشه از «خاک فراموش شده خدا» به دنیا نمی آمدید، مجبور نبودید در سن سیزده سالگی با چشمانی پر از اشک و حسرت «زیر تور سفید زن شدن» برای آخرین بار با مدرسه وداع کنید و «قصه تلخ جنس دوم بودن» را با تمام وجود تجربه کنید. دختران سرزمین اهورا! فردا که در دامن طبیعت خواستید برای فرزندانان پونه بچینید یا برایشان از بنفشه تاجی از گل بسازید حتماً از تمام پاکی ها و شادی های دوران کودکیان یاد کنید.

پسران طبیعت آفتاب! میدانم دیگر نمیتوانید با همکلاسیهایتان بنشینید، بخوانید و بخندید چون بعد از «مصیبت مرد شدن» تازه «غم نان» گریبان شما را گرفته، اما یادتان باشد که به شعر، به آواز، به لیلایهاتان، به رویاهایتان پشت نکنید، به فرزندانان یاد بدهید برای سرزمینشان برای امروز و فرداها فرزندی از جنس «شعر و باران» باشند به دست باد و آفتاب میسپارمتان تا فردایی نه چندان دور درس عشق و صداقت را برای سرزمینمان مترنم شوید.

رفیق، همیازی و معلم دوران کودکیان
فرزاد کمانگر - زندان رجایی شهر کرج

۹/۱۲/۱۳۸۶

۲

به قنوس های دیار ما

نازنینم سلام! روز زن است، همان روزی که همیشه خدا منتظرش هستم. در این روز به جای دستان مهربان تو، شاخه گل نرگس را آراسته خیال پریشان تر از گیسوانت می نمایم. دو سال است که دستاتم نه رنگ بنفشه به خود دیده است و نه عطر گل یاس. دو سال است چشمان بی قرار چند قطره اشک از سر ذوق و خوشحالی است تو بهتر می دانی که همه روزهای سال برای رسیدن به این روز لحظه شماری می کنم اما امروز مانده ام برای این روز چه هدیه ای مناسب توست آواز «مرا ببوس» یا آواز «باغچه پاشا» ۲

یا شمع می که روشنی بخش خاطراتمان باشد اما نازنینم نه صدای آوازم را می شنوی و نه می توانم شمع برایت روشن نمایم، اینجا ارباب «دیوارها» شمع ها را نیز به زنجیر می کشد شاعر هم نیستم تا به مانند آن «پیر عاشق به کالبد باد، روح عشق بدمم تا نواز شگر جامه تنت باشد» ۳

یا غزلی برایت بسرایم که وزن آن آلام هزاران ساله ات باشد و قافیه اش معصومیت نگاهت، تازه تو به زبان مادریمان هم نمی توانی بخوانی، وگرنه چون «ناله هیمن» ۳ هر شب مهمان مهربانت می کردم به ناچار به زبان «فروغ» برایت می نویسم تا نگویی که «کسی به فکر گلها نیست» یا «دل گرفته است» می نویسم تا من هم ایمان آورده باشم به آغاز «فصل پنجم»

اما راز بی قراری من و روز تو: گلکم من در سرزمینی به دنیا آمده ام که زنانش بسان همه زنان دنیا نه نیمه از همه، که «نیمی از آسمان اند» اولین گریه زندگی ام را در این سرزمین و همصدا با فریاد صدای زنانی سر دادم که همراه با رقص شعله ها درس اعتراض و تسلیم نشدن را به آتش می آموختند. غنچه اولین خنده کودکانه به هنگامی بر لبانم شکفته شد که درختان کهن سال بلوط به راز ماندگاری و سلابط زنان سرزمینم غیبه می خوردند و اولین قدم های زندگی ام و در همان مسیری گذاشتم که بیشتر آلاله ها گام های استوار زنانش را در سخت ترین و سرکش ترین قله های زندگی و تاریخ با شبم صبحگاهی جلا بخشیده بود.

زنانی که امروز هم سرود عشق و ایستادگی را در گوش دیوارها نجوا می کنند، لای لای کودکان سرزمین من همان سرودی است که انسان ها در برابر «آسرویدت ها» و «ایشتارها» نخستین معبودهای بشریت زمزمه می کردند. پس چگونه ممکن است روز تو «قربان» م و «نوروز» م نباشد بسیاری چون تو سالها در کنار پنجره چشم به راه عزیزانمان اند تا بازگردند فرقی نمیکند کی ... همراه با اولین برف زمستان که گنجشک ها را با مشت می گندم میهمان تنهایشان می کنند، یا هنگامی که برای بازگشت پرستو ها خانه را آب و جارو می نمایند یا نه، زمانی که خدا را مهمان سفره افطارشان می نماید ... تو نیز برای چنین روزی با تن پوشی به رنگ آسمان و لطافت «سیا چمانه عثمان» ۴ و «شاخه برزرن» و گردنبندی از میخک منتظر باش چون میخک برای من یادآور بوی زن، بوی سرزمینم، بوی جاودانگی و در یک کلام بوی توست تا آن زمان به خالق شبم و باران می سپارم.

۱- نام نامه اشاره ای است به آمار بالای خودسوزی در میان زنان شهرمن که دردی است جانکاه که از کودکی ذهنم را می آزارد.

۲- باغچه پاشا شاهکاری از گورا شاعر کرد که عمر دزدی با صدای مخملی آن را جاودانه کرده است. داستان دختری است که از گل زرد و سرخ میخواد، عاشق برای پیدا کردن گل مجبور میشود وارد باغ گل پادشاه شود، گل سرخ را می آورد ولی سرخی گل از رنگ خون جوان است که تیر خورده. ۳- اشاره به استاد قباد جلی زاده شاعر نازک خیال سلیمانیه و یکی از شعرهای زیبایش ۴- سیا چمانه: نوعی آواز بسیار زیبای کردی است که در وصف طبیعت و معشوق گفته میشود. عثمان هورامی، استاد مسلم و جاودانه این نوع آواز است. ۵- برزرن: گلی بسیار خوش بو و کم یاب در ارتفاعات کوه شاهو ۶- مرا ببوس: گل نراقی ۷- نامه خطاب به یک معشوقه خیالی است

۳

از تو نوشتن، قدغن!

آن زمان که برای اولین بار تو را به بهانه دختر بودن از حلقه بازیهای کودکانه امان جدا کردند هنوز به یاد دارم. تو با چشمانی گریان بازی را به اجبار ترک کردی و از آن روز من هنوز حسرت یک دل سیر نگاه کردن دوباره خانم معلم کلاس دو نفره امان بر دلم مانده است.

نازنین!

دانش آموز حواس پرت کلاس تو، حالا در هنگامه طرح امنیت اجتماعی به مانند کودکی ها، هوس گرفتن دستهای تو در انظار عموم و واژه های قدغن شده عشق و لبخند به سرش زده است. همبازی کودکی تو انگار نه انگار سالها گذشته و دهها طرح برای جدا کردن زن و مرد از هم اجرا شده است. او تازه در دهه تذکر شفاهی و کتبی و دستبند و داسرا و چادر سیاهها، حال و هوای برابری به سرش زده، گویا نمی داند در قرنی که هم جنس های تو کهکشانش را تسخیر کرده و ماه و زحل و ناهید را در آغوش گرفته اند، در سرزمین تو نوع پائینه کفش و سایز پاچه شلوار و رنگ لباسهای تو را مردان لباس سبز تعیین میکنند تا مبادا امنیت جامعه به خطر بیفتد.

همبازی آرام تو، انگار نه انگار که بزرگ شده، اینجا از پشت دیوارهای زندان دلش هوای کوچه های خلوت تابستانهای گرم شهرمان را کرده، آنگاه که همه خوابند و کوچه در سکوت. تا در فرصتی پیش تو بیاید و او را مهمان کنی و بشقاب هندوانه ات را با او قسمت کنی.

نازنین! همبازی تو این روزها، دلش بدجوری هوایی شده، گویا هنوز نمی داند تو تازه به حق ارباب از امور منقول و غیر منقول رسیده ای!، گویا نمی خواهد باور کند که چند زن در انتظار حکم سنگسار به سر می برند. نمی خواهد باور کند در دنیایی که عقیده، فکر، حق، آزادی، شرافت، انسانیت و وطن فروخته میشود زن هنوز مالک تن خود نیست.

راستی این همه نابرابری و جدایی از کجا آغاز شد؟

از آن زمان که حوا با "ویاری عصیانگونه" به امر و نهی خدایش پشت پا زد و زمین را برای رنج کشیدن انتخاب نمود؟

یا از آن زمان که برای اولین بار دخترکی موهایش را به دست باد، این هرزه هرجائی سپرد و او دستی از سر هوس به گیسوانش کشید و راز پریشانی موهای دخترک را کوی به کوی به گوش کوه و درخت نجوا کرد و این "معصیت عظمی" سبب خشم قبیله بر او گشت؟

یا نه، از آن زمان که چشمه قامت زیبای دخترکی را در خود دید و غافل از این گناه کبیره عاشق دخترک شد و در وصف او آوازی در گوش رود زمزمه کرد و رود نیز مست و زنگی از حدیث عاشقی چشمه، داستان را به دریا گفت و این دزدیده دیدن ها به "غیرت مردانه تاریخ" برخورد و دخترک را خانه نشین کرد؟ یا آن زمان که دست دادن با فرشته های نه ساله، ستون اعتقاد اتمان را ویران کرد، سنتها و روایات توجیحی گشت برای جنس دوم بودن تو؟

یا نه، شاید آن هنگام که "عطر خوش تو"، من همبازی کودکیت را به کوچه های خلوت خاطرات کشاند تا به دنبال سارای کودکیهایش ردی از عشق را در اولین نگاه و آخرین اشکت پیدا کند و این گونه به "قانون نانوخته طبیعت" برخورد و ما نامحرم به هم گشتیم.

نمیدانم... از کجا آغاز شد؟

اما من هنوز در سودای رویاهای خود روزی هزار بار جمله ناتمامی را که قرار بود در اولین سپیده مشترک با هم بودنمان به تو بگویم بر زبان دارم، آن زمان که تو با آن نگاه معصومانه همیشگی ات در چشمانم بنگری و من سرمست از این نگاه به تو بگویم: "دوشیزه دوشین، بانو شدنت مبارک!"

اما افسوس نگذاشتند حتی برای آخرین بار همدیگر را ببینیم تا من از پشت میله های زندان شکوه و عشق زندگی را در چشمانت بخوانم در حالیکه تو زیر نگاههای سنگینشان هنوز عروسک کوچکت را به نشانه پایبندی و دلبستگی به همبازی ات در دست میفشاری و عشقت را انکار نمی کنی.

اما اکنون به پاس تحمل هزاران سال رنج و نابرابری های زن بودن

به پاس هزاران خاطره و رویای ناتمام

با یک امضا به کمپین برابری برای زنان می پیوندم، "یک امضا به پاس زن بودن و زن ماندنتان"

همبازی کودکیهای سارا

فرزاد کمانگر

بند بیماران عفونی زندان رجایی شهر کرج

۲۱ بهمن ۱۳۸۷

۱ - شعری از دوست شاعر کاک بیژن مارابی

۴

نسل سوخته

طوفان تیر زنگار بسته اش را زمین بگذار

نرگه ای میخواید بروید

تفنگ ها لال شوند

کودکی می خواهد بخوابد خاتم ... عزیز!

سلام!

گفتی که نامه بابا آب داد را دوست داری و با روحیات تو نزدیکی بسیاری دارد، راستش را بخواهید آن نامه را با تمام وجود برای دانش آموزانم و برای کودکی های خودم نوشتم و در آن آرزوها و رویاهایم را بر روی کاغذ آوردم. کودکی من (و نسل ما) (به گونه ای بوده تاثیرات عمیقی بر همه ی وجوه زندگی مان گذاشته است. من شعری از کودکی ام به یاد ندارم. اصلا شعری به ما یاد ندادند. تازه در دهه ی سوم زندگی ام فهمیدم که توپ فلفلی را باید از بابا جایزه می گرفتم و پاهایم را باید دراز می کردم تا مادر برای ام اتل مثل می گفت. باید معلمان به ما یاد می دادند تا برای خورشید و آسمان شعر بسراییم، باید همراه درخت ها قد می کشیدیم، باید با رودخانه جاری می شدیم، باید با پروانه ها آسمان را در می نور دیدیم و باید و باید و باید ...

ولی موسیقی ما مارش نظامی بود، شعر ما برای تفنگ و سنگر بود و از ترس هلی کوپتر جرات به آسمان نگاه کردن را هم نداشتیم.

در دهه ی سوم زندگی ام فهمیدم قصه ی بلد نیستیم، اصلا نمی دانستم که کودک باید پای قصه پدر بزرگ و مادر بزرگ ها بنشیند و به قصه ی خرگوش شجاع و جوجه اردک زشت گوش کند و با آن ها بخوابد.

نمی دانستم که کودک باید با رویاهای اش زنده گی کند و با آن ها بزرگ شود، آخر قصه ی کودکی های ما تعداد کشته ها در فلان کوهستان یا ساعت ها جنگ در فلان کوه بود.

باور کن نگذاشتند کودکی کنیم شاید به همین دلیل باشد که هنوز در سی و چند سالگی دوست دارم بازی های کودکانه انجام دهم. شاید به همین دلیل باشد که این قدر از بازی با بچه ها لذت می برم و هنوز آرزو دارم باز فرصتی پیش آید تا پای ثابت حلقه عمو زنجیر باف و گرگم به هوای کودکان شوم.

از نسل ما بازی، شادی و لذت را گرفتن به همین خاطر چیزی از کودکی ها به یاد ندارم. حال تو بگو، اگر از شعر تو اعتراض، فریاد و عشق را بگیرند، چه می ماند؟ اگر از طبیعت بهار را و از شب، ماه و ستاره را بزدند چه می ماند و حال بگو اگر از یک انسان کودکی اش را بگیرند از او چه به جا می ماند؟

... عزیز

در دوران نوجوانی مان نیز به جای خواندن داستان های علمی-تخیلی یا به دنبال خواندن اساس نامه ی فلان حزب بودیم و شیوه های جنگ مسلحانه یا درس مان تاریخ ادیان بود.

به جای نوشتن شعر برای معشوق یا تاریخ جنبش های آمریکای لاتین را می خواندیم یا در سمان مبارزات مسلمانان کومور و موریتانی بود. هنوز کودکی نکرده بودیم که وارد دنیای بزرگسالی مان کردند. حتا فرصتی برای عشق و عاشقی هم نمانده بود.

.. عزیز

کودکی من با بوی سرب و گلوله و رگبار تفنگ آغاز شد.

روستای زیبایی ما با آن همه چشمه که اکنون جز ویرانه چیزی از آن به جای نمانده در میان چند کوه محصور شده بود به کندوی زنبور عسلی می ماند که راه های بسیاری از اطراف به آن ختم میشد. خاطرات من از این روستا و این گونه آغاز می شود (قبل از آن چیزی به یاد ندارم)

روزی از چهارسوی روستای مان ورود جوانان مسلحی را به نظاره نشستیم، اولین بار بود تفنگ را به چشم می دیدم، اولین نفر گلوله هراس عجیبی در من ایجاد کرد. دیگر فرصتی برای شمردن چشمه های اطراف روستا نمانده بود.

کاری که هنوز هم آرزوی اش را دارم و ناتمام ماند، فرصتی برای بستن تاب روی درخت گردوی حیاطمان نبود، دیگر وقت جمع کردن شاهتوت های درخت

پشت مدرسه نبود، دیگر زمانی برای چیدن گل های صحرایی نمانده بود.

کارمان شده بود دیدن زخمی ها و کشته هایی که به روستا می آوردن یا شنیدن گریه و زاری مادرانی که خیر مرگ فرزندان خود را شنیده بودن و از شهرها و روستاها آواره روستای ما می شدند. گریه، شیون، خون، بوی باروت و زنده

بادها و مرده بادها فضای روستای ما و کودکی مان را آکنده بود.

روزی جوانی زخمی را زیر درخت توت مسجد گذاشته بودند، کسی دور و برش

۵

دیگر تنها کفش‌هایم مرا به این خاک پیوند نمی‌دهد

نباید فراموش کنم؛ در این دیار واژه‌ها گاهی به سرعت برق و باد به زبان آوردن‌شان «جرم» می‌شود و گناهی نابخشودنی. لغزش قلم بر سفیدی کاغذ می‌تواند موجب «تشویش اذهان» شود و تعقیب به دنبال داشته باشد و به زبان آوردن اندیشه و افکار می‌تواند «تبلیغ» به حساب آید.

همدردی می‌تواند «تباتی» باشد و اعتراض موجب «براندازی» شود. کلمات بار حقوقی دارند پس باید مواظب بود.

نباید فراموش کنم که به چشمانم بیاموزم که هر چه را می‌بیند باور نکند، زبان همه چیز را بازگو نکند، آنچه هر شب می‌شنوم فریاد نیست، موج نیست، طوفان نیست، صدای خس و خاشاک است! که خواب از چشم شهر ربوده.

نباید فراموش کنم که در شهر خبری از خط فقر و اعتراض و گرانی و بیکاری و بیداد و گرسنگی و نابرابری و ظلم و جور و دروغ و بی اخلاقی نیست. اینها واژه‌های دشمنان است.

اما این روزها زیر پوست این شهر خبرهایی است که به شاعر واژه، به کارگردان سوژه، به نویسنده قلم، به پیر جسارت، به جوان امید و به ناامید حرکت می‌بخشد، این روزها گویا قلب جهان در این شهر می‌تپد، گویا گرینویچ دنیا تهران شده، تا مردم این شهر نخواستند خبری از خواب نیست و تا بیدار نشوند نیم کره ما رنگ روز به خود نمی‌بیند.

این روزها نیازی نیست برای سرودن یک شعر دور دنیا راه بیفتی تا ببینی کجا قلبت به درد می‌آید یا کجا تراوش قلم به فریادت می‌رسد، برای گرفتن یک عکس دیگر نیازی به سرک کشیدن به فلان نقطه بحران زده دنیا نیست، برای خواندن یک آواز یا ساختن یک آهنگ نیاز به لمس درد و رنج مردم فلسطین و عراق و افغانستان نیست، نت و ضرب آهنگت را می‌توانی با ضربان قلب مادران نگران این شهر هماهنگ کنی، صدای سنج و طبل آن را همراه با فرود آمدن «چوب الف» بر سر و گرده این مردم هم وزن کنی.

این روزها هوای تموز ناجوانمرده خزان شده، حکایت بیابان کردن جنگل است، می‌توان همه چیز را دید حتی اگر «تلویزیون کور باشد»، می‌توان همه چیز را شنید حتی اگر «رادیو هم کر باشد»، می‌توان ناخوانده‌ها و ناتوشته‌ها را از لای سطور سیاه روزنامه فهمید حتی اگر «روزنامه هم لال شده باشد»، می‌توان همه چیز را لمس و درک کرد حتی اگر پیرامونت را دیوارهایی به بلندا و ضخامت اوین فرا گرفته باشد.

این روزها دیگر تنها در کوچه پس کوچه‌های شهرمان پرسه نمی‌زنم. دلم در میدان هفت تیر و انقلاب و جمهوری می‌تپد، در دستم شاخه گلی است تا به مادران داغدار این شهر نثار کنم.

این روزها فقط تنهایی ابراهیم در بازداشتگاه سنندج بر دلم سنگینی نمی‌کند، دیگر برادران و خواهرانم تنها در زندان‌های سنندج و مهاباد و کرمانشاه نیستند، ده‌ها خواهر و برادر دربند دارم که با شنیدن فریادشان اشکم سرازیر می‌شود و با دیدن قیافه‌های رنجورشان و لباس‌های پارمیشان بغض گلویم را می‌گیرد و بر خودم می‌پالم برای داشتن چنین خواهران و برادرانی.

دیگر این شهر برایم آن شهر غریب و دلگیر با ساختمان‌های بلند و پر از دود و دم نیست، این روزها این شهر پر از ندا و سهراب شده، انگار پس از سال‌ها «پیوله آزادی»^۱ در آسمان این شهر به پرواز درآمده و با مردم این شهر برای ترنمش هم آواز شده است.

فرزاد کمانگر

زندان اوین - چهاردهم آذرماه ۱۳۸۸

۱- پیوله (پروانه آزادی، آهنگی از استاد خالقی است که چهل سال پیش همراه با ارسکتر تهران اجرا کرد.



نبود. با ترس به او نزدیک شدم تا یک جوان زخمی را ببینم، او از من طلب آب کرد. بدون این‌که بدانم آب برای او ضرر دارد. دوان دوان کاسه آبی را برای‌اش بردم که یک نفر از هم‌قطاران‌اش سرم داد کشید، کاسه‌ی آب از دست‌ام افتاد و شروع به گریه کردن کردم. روی‌ام را به طرف ابراهیم، جوان زخمی در حال مرگ برگرداندم دیدم لب‌خندی بر لب دارد. آن روز علت لب‌خند او را نفهمیدم ولی از آن روز لب‌خند آن جوان در خواب و بیداری بارها به سراغم آمده و رهای‌ام نمی‌کند. شاید او با دیدن من کودکی‌های خود را به یاد آورده بود. من نیز هزاران بار از آن روز با حسرت و بغض به کودکان سرزمین‌مان نگریدم و لب‌خندی به روی‌شان زده‌ام تا کودکی‌های خود و آینده‌ی آن‌ها را مجسم سازم. ... عزیز، روزی که آن جوانان روستای ما را ترک کردند، گروهی دیگر آمدند با تفنگ‌ها و لباس‌های متفاوت، کسی به فکر مدرسه و کلاس‌مان نبود. همه به فکر سنگر محکم تری بودند، به ناچار روستا را ترک کرده و به شهر آمدیم در آن‌جا هم صدای آمبولانس و جنازه‌ی جوانان که از چپ و راست وارد شهر می‌شد و ما را هم به اجبار به تماشا‌ی‌شان می‌بردند. دست از سر کودکی و نوجوانی‌مان برنداشت. هر روز عصر بعد از پایان مدرسه از فراز تپه خارج شهرمان به تماشا‌ی مزارع سوخته گندم که در زیر بارش توپ و تفنگ در حال سوختن بود می‌نشستیم و جنگل‌های بلوط سوخته‌ی شاهو را می‌نگریستیم. دیگر فرصتی برای کودکی‌مان نمانده بود.

... بعدها معلم شدم، تا از ندای کودکی و از بچه‌ها جدا نشوم و به روستاهای دامنه‌ی کوه شاهو برگشتم تا شاهوی زخمی را از نزدیک ببینم و با او دوست شوم. درختان بلوط بعد از سال‌ها جان گرفته بودند. کوهستان آرام بود اما هنوز جای زخم‌های عمیق را به یادگار نگه داشته بود.

زندگی در آن جریان داشت، با عشق و علاقه‌ی فراوان به کلاس می‌رفتم، اما فقر و بی‌کاری مردم، کفش‌های پاره و لباس‌های رنگ و رو رفته دانش‌آموزان آزارم می‌داد. با نگاه کردن به سیمای زجر کشیده‌ی آن‌ها روزی هزار بار می‌مردم و زنده می‌شدم هر چند دوست نداشتم شاهد مرگ آرزوهای کودکان سرزمین‌ام باشم اما معلم شده بودم و می‌دانستم که معلمی در این سرزمین یعنی شریک شدن با رنج و درد دیگران و رنج و درد در این قطعه‌ی فراموش شده از دنیا به یک معلم مسئولیت، آگاهی و شخصیت تازه می‌بخشید. باید معلم می‌ماندم به حرمت کودکی‌ها، به خاطر رویاهای کودکان‌ام، معلمی که دوست دارد کودک بماند، حتی در این سن و در زندان.

کودکی با موهای سپید، کودکی که هنوز شیدای بازی‌های کودکان و کودکان سرزمین‌اش هست، اما از همین‌جا و از لای این دیوارها هنوز نفیر گلوله‌ها را در سرزمین‌مان می‌شنوم، همراه با صدای انفجار با کودکان سرزمین‌مان از خواب می‌پریم و با ترس آن‌ها همان هراس کودکی همه‌ی وجودم را در بر می‌گیرد که این‌بار لب‌خند آن جوان زخمی بر لبان من می‌نشیند و از ته دل آرزو می‌کنم کاش امشب خواب هیچ‌کدام‌شان با صدای گلوله‌یی بر نیشوید، کاش امشب قصه‌ی شب هیچ‌کدام‌شان بوی باروت ندهد. پس .. عزیز به رسم وفاداری و به جای چشمان‌ام با چشمان زیبای‌ات به چشمان پر از سوال دانش‌آموزان‌ات بنگر و بارقه‌های کم سوی امید را به نظاره بنشین و لب‌خندی را که سال‌ها من به امانت نگه داشته بودم به جای من به کودکان سرزمین‌مان تقدیم کن.

معلم اعدامی، فرزند کمانگر

سالن ۶ اندرزگاه ۷ زندان اوین

۱۲ اردیبهشت ماه ۸۸



روز معلم کرامی باد

INA



۶

فرشته هایی که دوشنبه ها می خندند

تقدیم به نیایش و شکيبا بدایق و همه کودکانی که سفره هفت سین امسال والدینشان در کنارشان نیستند .

به لایلی هم سلولم گوش سپرده بودم، برای دخترانش پریا و زهرا می خواند، همراه با لایلی حزین او حق هق گریه هم سلولی دیگر من نیز بلند شد، اشک های مرا نیز ناخودآگاه سرآزیر نمودند. دومین بار بود که دستگیر میشد، بار اول به یکسال حبس محکوم شده بود و حالا باید ۱۰ سال دیگر می ماند، همه شوق و اشتیاق این بود که کودکانش روز دوشنبه به ملاقات او می آمدند.

روز ملاقات بدون اینکه توجهی به آدم های اطرافشان داشته باشند، در برابر چشمان پدر و مادر و در میان میز و صندلی های سالن ملاقات پشتک و وارو میزدند و روی دستهایشان راه میرفتند تا پدر پیشرفت آنها را در ورزش ببیند. پدر سر مست و مغرور از جست و خیز کودکان لیخندی بر لبانش مینشست و مادر نیز با چهره ای معصومانه در حالی که سعی داشت درد تنهایی و انتظارش را انکار نماید. با چشمی خوشحال، شوهر و با چشمی دیگر اشتیاق فرزندانش را عاشقانه مینگریست.

من نیز که ماهها بود از فضای بچه ها و مدرسه ها دور شده بودم محو تماشای زهرا و پریا می گشتم و در مورد آنها برای مادرم توضیح میدادم. یکی از تاثیر گذارترین لحظه هایی که چون تابلو بر ذهنم نقش بسته است ، لحظه ملاقات این خانواده با هم بود.

انگار در خلاء، در روپا و در آسمان و یک جایی در خارج از این دنیا و در همین تعلقات دور هم جمع شده اند، هیچ کس اطرافشان نبود. بی توجه به نگهبان ها و دیوارها و سایر زندانیان، لیخند و اشتیاقشان را با هم دیگر تقسیم می کردند. همیشه آرزو داشتیم کاش خانواده پریا و زهرا را بیرون از زندان میدیدم یا کاش نیم ساعت ملاقات بیشتر طول میکشید. هنگام وداع نیز سعی می کردم به آنها نگاه نکنم تا شکوه و جاودانگی لحظه دیدار و با هم بودنشان در ذهنم همانگونه جاودانه بماند، این دختران زیبا انگار با هر پشتک و وارویی که میزدند با زبان بی زبانی دنیایی ساختگی اطراف پدرشان را به خنده و استعزاء می گرفتند.

سرنوشت پریا و زهرا قصه ما سالهاست، نسلهاست نوشته می شود و هر روز پریا و زهرا دیگری به ملاقات پدرشان می روند. یا کودکی چون "آوا" چند سال بعد در کنار سفره هفت سین برای ماهی هایش شعر بخواند و گریه کند که "امسال بابا در زندان است" لحظه وداع پریا و زهرا را میدیدم که دست پدرشان را گرفته اند و لیخند زنان سالن ملاقات را به سوی درب خروجی طی میکنند انگار داشتند با پدر به شهر بازی می رفتند. دوست داشتم من نیز دست آنها را می گرفتم و شریک شادیشان میشدم قبل از اینکه پدر از زهرا و پریایش خداحافظی کند رویم را بر می گرداندم تا چشمانم پر از اشکش را ببینم، اما این سو تر نیز چشمانم پر از اشک مادرم را میدیدم که او نیز خود را آماده جدا شدن از فرزند خود می کرد و من نیز کودکانه به تقلید از پریا و زهرا مادرم را در آغوش میکشیدم و هنگامی که پریا و زهرا ما را صدا میزدند، همه سعی ام برای دزدیدن نگاهم از آنها بی نتیجه می ماند و آن دو فرشته کوچک برای من نیز دستی تکان می دادند فرشته هایی که تنها بال نداشتند.

فرزاد کمانگر

زنداد اوین
اسفندماه

گزارش تصویری از واشنگتن



هنر



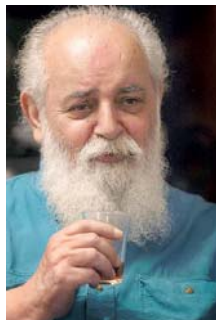
زمزمه ی مستانه ی نیمه شب خسرو باقرپور

خدا را!
راز حیات آن مردگان زنده چیست؟،
که شیر از پستان دریا نوشیدند،
و پرده ی بی انتهای روز را
از طلوع سپیدآبی
تا غروب شکوهمند نارنج،
با گلمیخ روشن هزاران ستاره
بر سقف بلند فلک کوبیدند
پایان کار نیز
شبابش همت والاشان
دست در گردن قله ها
عکس یادگاری با کوه گرفتند.

رود صبور و دنیا دیده را
هوای سفر از سر برفت
به نظاره ایستادشان
به هنگامه ای که
خروش فروتن اینان را
گاه برون کشیدن خورشید
از مغاک شب
می شنید.

زمان آزمون چو در رسید
پاسخی با شکوه
مرگ را برایشان خجسته میلادی کرد،
که شب را بر گستره ی بسیط زمینشان
از باختر تا خاوران آن،
دیگر فرصت بساطی هرگز نیست.

اما بی هیچ پرسشی
فاش ممت هنگ کوران را
خود می دانم
شب زدگانی،
که می کاوند در روز تموز،
با فانوسی در دستان،
بیابان دور را
و خورشید می جویند
پاسخشان نیز
به هر سفته ای:
"آری" است.



خبر کوتاه بود هوشنگ ابتهاج (ه ا سایه)

خبر کوتاه بود
اعدام شان کردند!
خروش دخترک برخاست
لبش لرزید
دو چشم خسته اش از اشک پر شد
گریه را سر داد
و من با کوششی پر درد
اشکم را نهان کردم
چرا اعدامشان کردند؟
می پرسد ز من، با چشم اشک آلود
عزیزم، دخترم
آنجا شگفت انگیز دنیایی ست
دروغ و دشمنی فرمائروایی می کند آنجا
طلا، این کیمیای خون انسانها
خدایی می کند آنجا
شگفت انگیز دنیایی ست
که همچون قرن های دور
هنوز از ننگ آزار سیاهان، دامن آلوده ست
در آنجا حق و انسان حرف های پوچ و بیهوده ست
در آنجا رهزنی، آدم کشی، خون ریزی آزادست
و دست و پای آزادی در زنجیر
عزیزم، دخترم
آنان برای دشمنی با من
برای دشمنی با تو
برای دشمنی با راستی اعدام شان کردند
و هنگامی که یاران
با سرود زندگی بر لب
به سوی مرگ می رفتند
امید آشنا می زد چو گل در چشمشان لبخند
به شوق زندگی، آواز می خواندند
و تا پایان به راه روشن خود با وفا ماندند
عزیزم
پاک کن از چهره اشکت را، ز جا برخیز
تو در من زنده ای، من در تو
ما هرگز نمی میریم
من و تو با هزاران دگر
این راه را دنبال می گیریم
از آن ماست پیروزی
از آن ماست فردا
با همه شادی و بهروزی
عزیزم
کار دنیا رو به آبادی ست
و هر لاله که از خون شهیدان می دمدم امروز
نوید روز آزادی ست.

جای حضور فریاد است سیمین بهبهانی



هرچند دخمه را بسیار خاموش و کور می بینم
در انتهای دالانش یک نقطه ی نور می بینم

هرچند پیش رو دیوار بسته ست راه بر دیدار
در جای جای ویرانش راه عبور می بینم

هرچند شب دراز آهنگ نالین زمین و بالین سنگ
در انتظار روزی خوش دل را صبور می بینم

تن کم توان و سر پردرد پایم ضعیف و دستم سرد
در سینه لیک غوغایی از عشق و شور می بینم

گر غول در شگفت از من پاس گذر گرفت از من
با چشم دل عزیزان را از راه دور می بینم

من کاج آهنین ریشه هرگز میادم اندیشه
برخاک خود اگر موجی از مار و مور می بینم

طوفان چو در من آویزد ناکام و خسته بگریزد
از من هراس و پروایی در این شرور می بینم

هر جا خلاقی افتاده است جای حضور فریاد است
من رمز کامیابی را در این حضور می بینم

هشتاد و اند من، با من گوید خروش بس کن زن
گویم خموش بودن را تنها به گور می بینم

زندگی

مه ناز طالبی طاری



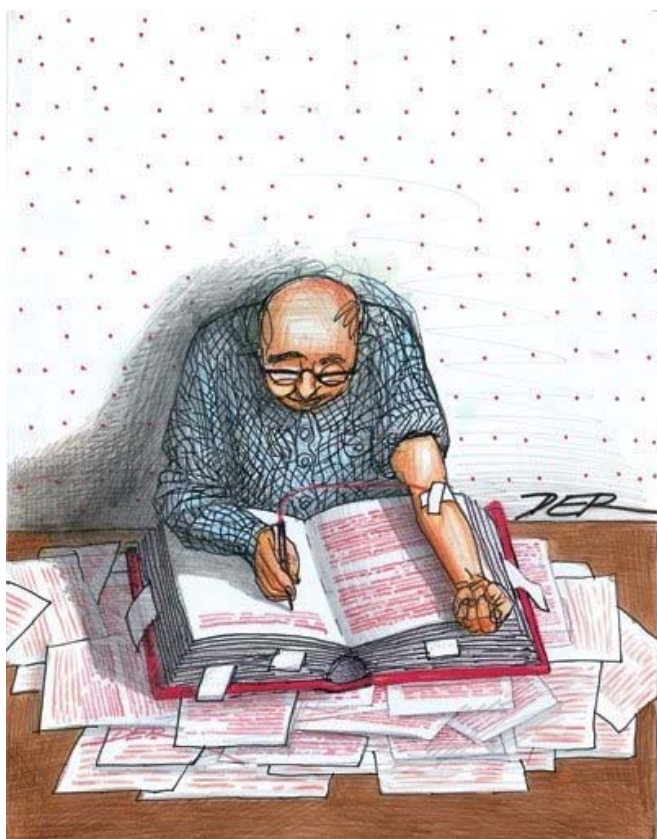
برای عشق مرده بودم
تن عریان و گرم هنوز
غریب گور بود
که نورسیده ای را
آوردند از راه ...

پرسیدم، نامت را بگو همسایه
سپیده برآمد - زبانش ربود:
"ستاره ای بود"، نامش ستود
خورشید، روزنه ها گشود
بوسه ها در اشکها
ناله ها، سرودها ...

چشمان نیمه بازم را بستم
زندگی

از هر زمان دیگر

نزدیک تر می نمود



قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْمَوْتِ ۱. ماهان

بارها و بارها گفته‌اند، خوانده‌اند، از رو
رادپوها، بلند کوتاه متوسط
موج موج
تهران به دارکشید، سنگسار کرد، تیرباران
یوتیوپ نشان داد، ماهواره توپید
تهران به خدای مرگ پناه می‌برد
در طنین صدای آغا
محمد
تهران تلاوت می‌کند.

سپیل این سلسله اما
به گل می‌نشیند، می‌دانم
من
ستابنده نیکی
ستابنده راستی
سر اینده نابینای سپیده‌دم
روشن
می‌بینم
تهران دوباره سقوط خواهد کرد.

از چهارده تا نو
سوگند به نقش ماهان
سوگند به انتظار سه
بعد از دو
تهران
باز هم سقوط خواهد کرد.



قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْمَوْتِ
مَلِكِ الْمَوْتِ
اِلٰهِ الْمَوْتِ
بِگُو پناه می‌برم به خدای مرگ!
و تهران
می‌گوید
تهران از رو می‌خواند
تهران از رو می‌کشد
پنج تایی دیگر را گشت امروز.
رادپو گفت
هم خارجی هم بیگانه هم تهران
و تهران
شهر کلان
بنا بر بستر شمشیر
شمشیر زنده محمد
خان اخته

که تلاوت می‌کند هنوز:
قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ
بِرِ تِلْهَائِی جَمْعِه
مَلِكِ النَّاسِ
بِرِ مَنَارِهَائِی جَمْعِه
اِلٰهِ النَّاسِ
بِرِ تَوْدِهَائِی جَمْعِه.
در یاسای تهران
ق‌ها همدستند
قرآن و قتل
قائد و قاضی و قبر.
رمانتیسیم شهید
«مورد خصوصی سازی قرار گرفته»
کفنی و گوری تمام.

این زندگیت که کشته می‌شود
نقطه سنگی.
تمام.

پناه بر تو ای نیکی
پناه بر تو ای راستی
پناه بر تو ای سپیده
آنگه که دمان
می‌رانی تاریکی را از ذهن آسمان
ای نیکی! ای راستی! و ای سپیده قلبهای مردمان
چنین دیرمانده
چون بخت باطل
در دور تیره‌روزان
بارها بارها گفته‌ام و خوانده‌ام، از قلب.